

ناسازگی در قدرت سیاسی

نگاهی گذرا به ساختار قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار

(از ابتدا تا ظهور مشروطیت)

سیده آمنه حسینی گلسفیدی

محمد کریمی زنجانی اصل

درآمد

در تاریخ معاصر ایران، انقلاب مشروطیت به عنوان نقطه عزیمت تحولات ساختاری در نظام سیاسی شناسایی شده و پیرامون چگونگی پیدایش، انجام، و پیامدهای آن، از مناظر گوناگون، محققانی چند به بحث و ابراز نظر پرداخته‌اند.

برخی برآنند که زمینه‌های پیدایی این پدیده تاریخی را بایستی در نهضت ترقی خواهی و نوگرایی که از نخستین دهه قرن نوزدهم میلادی در ایران آغاز گشت، جست‌وجو کرد. عده‌ای، نقاط عزیمت دیگری - چون شورش بر امتیازنامه رژی - برای آن شناسایی کرده‌اند^۱ و با توجه به تقطیع تاریخی، منظر دید و عوامل مورد نظر خویش، پدیده یادشده را بر رسیده‌اند.^۲

ما نیز، برآنیم که با استفاده از روش جامعه‌شناسی سیاسی، ضمن تفکیک عناصر سازنده و پایدار ساختار قدرت سیاسی و شناسایی عوامل مستقر در نحوه توزیع و انتقال آن، به شناختی روشمند از نظام سیاسی ایران در دوران قاجاریه دست یابیم و چارچوبه‌ای تئوریک برای تحلیل حوادث سیاسی و اجتماعی در اختیار گذاریم.

نوشتر حاضر، در پی تبیین ساختار قدرت سیاسی و توزیع آن در ایران عصر قاجار، از ابتدا تا ظهور مشروطیت، بر مبنای چنین رویکردی شکل گرفته است.

در اینجا سعی شده است با ارائه مختصات ساختار قدرت سیاسی در این دوران، بازیگران اصلی قدرت را شناسایی نموده و با تعیین مکان هندسی هر یک در منظومه قدرت، و نیز، نقشی که در آن برعهده داشته‌اند، برآیندی از نحوه صورت‌بندی و چگونگی توزیع قدرت سیاسی به دست دهیم.

در دوران قاجاریه، به نخستین تلاشها برای ایجاد دگرگونی و تحول در ساختارها و نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برمی‌خوریم. نالشاهی که بر هم کنش خود را در انقلاب مشروطیت به منصف ظهور می‌رسانند. از آنجایی که بخش عمده کوششهای یاد شده از سوی عناصر اصلی و کنشمند قدرت سیاسی حاکم صورت پذیرفته، شناسایی این عناصر نکته دیگری است که تلویحاً در نظر داشته‌ایم. هرچند، در مواردی مانع انجام اصلاحات و ایجاد دگرگونی‌ها هستند.

نگارندگان، از آنجا که نیک آگاه‌اند بحثهایی از این دست که در پی تبیین تئوریک پدیده‌های تاریخی هستند، همچون شمشیری دو دم، از سویی با ارائه چارچوبی نظام مند به درک بهتر و انفورماتیک پدیده‌ها در کلیت شناسایی یاری رسانده، و از دیگر سو به لحاظ کلی گویی ناگزیر خود و تلاش در جهت جمع‌آوری آنچه در گستره‌ای وسیع مطرح است در سطحی محدود برای مشاهده بهتر، متغیرهای وابسته و متغیرهای بینابینی را - بناگزیب - نمی‌کاود؛ خاطر نشان می‌سازند آنچه پیش رو دارید، خلاصه‌ای است از حاصل پژوهش چندساله‌شان درباره موضوع بحث که تمام شده و امید است به زودی منتشر شود. آنجا سعی شده از فاصله میان آنچه گفته شد - پراکندگی و گوناگونی متغیرهای موجود، و ارائه تبیین‌های کلی از پدیده‌های مورد بررسی - کاسته شود. بدین لحاظ، این مقاله، تنها درآمدی بر آنچه در اصل نگاشته شده تلقی می‌گردد.

در آخر، رهین منت آنانی خواهیم بود که با اظهار نظر و انتقادات خویش، ما را در برپا شدن بحث یاری دهند. چه بریکه بودن رهیافت‌های تاریخی و از این دست، پژوهش حاضر تأکیدی نداریم. همچنین از دوست فرهیخته‌مان، آقای علیرضا حسینی برای تقبل زحمت و ویرایش دست‌نشته نخستین این گفتار سپاسگزاریم.

ایلات خاصی پرداخت که در زمان زندیه در ساختار قدرت و نحوه توزیع آن دخالت داشتند. بدین ترتیب، با استقرار تدریجی سلطنت قاجار، ساختار قدرت سیاسی از سامانندی خاصی برخوردار گردید.

طرح بحث

مناسبات قدرت و روابط حاکم در هر نظام سیاسی، بر پایه ویژگیهای ساختاری خاص قدرت سیاسی آن شکل می‌گیرد.^۴ پژوهشگر با تکیه بر ویژگیهای ساختاری قدرت، نه تنها خواهد توانست به تبیین روشمند رویدادهای سیاسی بپردازد، بل امکان جمع‌بندی قابل اعتمادی از رویدادهای مورد بررسی را نیز خواهد یافت. و چنین رویکردی، تأثیری ژرف در چندوچون نتایج حاصله خواهد داشت.

با توجه به این نکته، در بررسی سیر دگرگونیهای قدرت سیاسی قاجاریه، اهمیت ویژه‌ای برای تعیین ویژگیهای «ساختی» آن قابل شده‌ایم. چه، بر این پایه می‌توانیم تبیین قابل اعتمادتری از رویدادها و دگرگونیهای سیاسی این دوران داشته باشیم. بدین ترتیب، به بررسی مختصات ساختار قدرت در عصر قاجاریه، پیش از ظهور مشروطیت، می‌پردازیم. مهمترین این مختصات به زعم ما عبارت است از:

۱- اقتدار سلطانی و مطلق‌گرایی سیاسی: استبداد مطلقه

مهمترین و اساسی‌ترین ویژگی ساختار قدرت سیاسی قاجاریه مطلق‌گرایی سیاسی بوده است. در تعریفی بالنسبه عمومی، «استبداد» (Absolutism) ساختی سیاسی است با این ویژگیها: (الف) نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت حکومت؛ (ب) وسعت دامنه قدرت خودسرانه‌ای که به کار برده می‌شود (البته برای تحقق این جنبه معمولاً دستگاه اداری متمرکزی باید وجود داشته باشد).^۵ به عبارت دیگر، حکومت مطلقه «حکومتی است که در آن مردم (حکومت‌شوندگان) دارای نماینده، حق رأی یا هرگونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند. نامحدود بودن قدرت فرمانروا از لحاظ قانونی به نحوی که کاملاً در کار خودمختار باشد، وجود دستگاه متمرکز و شدیدالعمل که هرگونه مخالفتی را سرکوب می‌کند، سیستم قدیمی و استثمار و گاهی وجوه روابط فتودالی از مشخصات این حکومت است».^۶

به نظر می‌رسد نظام سیاسی قاجاریه را می‌توان نظامی استبدادی دانست که در آن همه اختیارات و مسئولیتهای حکومت متوجه شخص شاه می‌باشد؛ مردم یکسره بندگان وی هستند و او ولینعمت همه.

قدرت، چونان منظومه

مانند دیگر نظامهای مطلق‌گرای سیاسی، ساختار قدرت سیاسی سلطنت قاجاریه شبیه منظومه‌ای است که در مرکز، يك هسته اصلی و در پیرامون، عناصری قرار گرفته‌اند که هر يك کارکردی متناظر به جایگاه

مقدمه

دوران حکومت شاهان قاجار، پس از پیروزی آغامحمدخان بر حکمرانان زند و دیگر مدعیان حکومت، با تاجگذاری وی در سال ۱۲۱۰ هجری قمری (۱۱۷۴ ه.ش، ۱۷۹۵ م) رسماً آغاز شد.

به قدرت رسیدن قاجارها، یعنی تکرار «جریان»ی مشخص در تاریخ سیاسی ایران؛ جریانی که طبق آن، يك «اتحاد ایلیاتی» با گسترش قلمرو نفوذ خویش و جلب حمایت دیوان سالاران و برکناری تدریجی دیگر ایلات مدعی از «سپهر قدرت»، به قدرت سیاسی دست می‌یافت و تا هنگامی که اقتدار سیاسی خویش را در استمرار اتحاد ایلیاتی و تداوم حمایت دیوان سالاری موجود و طبعاً اداره امور کشور نشان می‌داد و در برابر خود نیز اتحاد ایلیاتی پر قدرت دیگری نداشت، بر اریکه قدرت سیاسی پابرجا می‌ماند.

پس از صفویه، قاجارها تنها بازمانده قدرت ایلیاتی‌اند که برای کسب قدرت سیاسی، در میان دیگر ایلات موجود، می‌توانند همچون جایگزین تلقی شوند. با مرگ کریم‌خان زند و کاهش قدرت سیاسی خاندان زند، و نیز، افول همبستگی این حکومتگران با دیوان سالاری موجود به رهبری حاجی ابراهیم خان کلانتر، قجرها میدان را برای توسعه و گسترش نفوذ و اقتدار خویش آماده یافتند.

آغامحمدخان، پسر محمد حسن خان قاجار - که پدرش به دست زندیه به قتل رسیده و خود نیز در جوانی به دست همانها خصی شده بود - با تحقق اتحاد ایلیاتی قاجارها و پیوند دادن دیگر ایلات به این مجموعه، صف بندی جدیدی در برابر اتحاد ایلیاتی رو به ضعف و فرسوده خاندان زند به وجود آورد. دیوان سالاری موجود نیز - که هیچ‌گاه از سمت گیری سیاسی مشخصی برخوردار نبود و همواره در خدمت رهبران ایلیاتی حاکم قرار داشت - اندک‌اندک با نواختن به سبک قاجاریه همنوایی آغاز نمود.

بر این مبنا باید گفت به قدرت رسیدن قاجاریه به لحاظ استقرار سیاسی، نوعی جابجایی در سطح ترکیب ایلیاتی حاکم به شمار می‌رفت. زیرا همراه با تعویض جای ایلات قاجاریه و هم‌پیمانانشان با ایلات «لك ولسر» نقش معین و محدود دیوان سالاری سنتی با اندک تغییری حفظ شد. البته حاکمیت ایلات ترك قاجار به جای روند طبیعی حاکمیت ایل زند، نتایج کاملاً متفاوتی به دنبال داشت.

از آنجا که ایلات همچنان ستون فقرات حاکمیت سیاسی کشور را تشکیل می‌دادند، می‌توان مدعی شد که در تاریخ معاصر ایران، به قدرت رسیدن قاجارها، نوعی جابجایی در موقعیت ایلات حاکم محسوب می‌گردد. بدین ترتیب که با به قدرت رسیدن قاجارها، «يك انحصار ایلیاتی» جدید به ایفاء نقش

شاه قاجار، تنها مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی و اداره همه امور لشکری و کشوری است. هرگونه قدرتی از شاه منشأ گرفته و سرانجام نیز به شاه باز می‌گردد. لرد کرزن نیز نوشته است که شاه سه وظیفه «قانونگذاری»، «اجرا»، و «قضاوت» را خود برعهده داشته است او، از اصطلاح «زامدار مطلق مختار» برای بیان این نکته استفاده می‌نماید.^{۱۳}

(ب) میانی مشروعیت قدرت سیاسی

عوامل ذهنی گوناگونی که به تناسب جوامع مختلف و نوع نظامهای سیاسی و بافت فرهنگی حاکم بر آن جوامع، از خصوصیات و ویژگیهای گوناگونی برخوردارند که «قدرت عریان» ساختارهای سیاسی را به «اقتدار مشروع» تبدیل می‌کنند تا برای ماندگاری و دستآمد و حفظ قدرت و ایجاد نظم اجتماعی مطلوب و مورد نظر خود از مقبولیت اجتماعی برخوردار گردند، بی‌هیچ تردیدی از نیازهای مبرم هر نظام سیاسی به شمار می‌آیند.

عواملی را که به «قدرت» پادشاهان قاجار مقبولیت می‌بخشید و دوام ایشان را ممکن می‌ساخت، در دو دسته کلی می‌توان مورد بررسی قرار داد:^{۱۴}

نخست، عواملی که باورها یا پندارهای مردم را نسبت به سلطنت مطلقه سامان بخشیده و متأثر از دوران طولانی برقراری نظام سلطنتی از پیش از اسلام تا قاجاریه می‌باشد.

دوم، عواملی که در منطبق و هماهنگ کردن نهاد سیاسی با اعتقادات دینی به کار گرفته شده است.

فره ایزدی شاه

با نگاهی به متون تاریخی درمی‌یابیم که بسیاری از ایرانیان از دیرباز پادشاهان را برخوردار از فره ایزدی می‌پنداشته‌اند.^{۱۵} براساس چنین باوری، پادشاهان از دیگر انبای بشر جدا بوده و به واسطه موهبت الهی به درجه‌ای از کمال و ادراک دست یافته‌اند که دیگر انسانها از درک آن ناتوانند.

برای به دست دادن نمونه‌ای از این باورها در متون تاریخی دوره قاجار، از دو منبع نقل قول می‌کنیم که نویسندگان آنها، یکی منتقد اوضاع اجتماعی و دیگری روشنفکری درباری بوده است:

محمد شفیع قزوینی، اثر خود به نام «قانون» را با خطاب به پادشاه چنین آغاز می‌کند: «ما ضعیفان از همه جا بیچاره و این جمله از همه جا آواره را نه در دروازه قدم‌راهی و نه در کتم عدم قرار می‌دهی، پس از لطف خود ما را از دریای عدم به ساحل وجود رسانیده و از آن ساحل در ظل حمایت خود قرار داده به اشاره ظل الله الممدود علی الارض و فضله... فیها بالطول و العرض از آن بلندتر است که دست این کوتاه قامتان دایره امکان به آن رسد.»^{۱۶} هم او در ادامه آورده: «بلی همان نور شهود است که بجهت پیرایه استخلاص رفاهیت بندگان خود جناب احدیت از دریای رحمت در وجود ذی‌وجود ظل الهی پرتوافکن شده، حمداً بلائتها شکرماً بلا انقضاء، دلیل بر ثبوت از وحدت به کثرت.»^{۱۷}

خویش در کل منظومه برعهده گرفته‌اند. در طراحی هندسی، هسته مرکزی چنین منظومه‌ای را شاه تشکیل می‌دهد و طبقات اجتماع،^{۱۸} هر یک به میزان دوری و نزدیکی به مبدا قدرت به گونه‌ای ویژه استقرار می‌یابند. لازم به یادآوری است که در شکل استبداد مطلق، شاه عامل بقا و دوام ساختار سیاسی است.^{۱۹}

از سوی دیگر، همبستگی و مراداتی میان عناصر این منظومه هندسی (طبقات اجتماع) با هسته مرکزی (شاه)، و مجموعه عناصر با یکدیگر وجود دارد که تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر نوع روابطشان با شاه براساس دگرگونیهای عمومی هر طبقه - به ویژه طبقات ممتاز - می‌گذارد. منظور این است که تأثیرات صرفاً یکسویه و از بالا به پایین نیست، هرچند در ساختار قدرت سیاسی قاجاریه، غالب دگرگونیها و تأثیر و تأثرها از بالا به پایین مشاهده می‌شود.

در صحبت از منظومه قدرت در سطح کلان، «شاه» و «عناصر اصلی» ساختار قدرت^{۲۰} را می‌توان بنیان نظام حکومتی قاجاریه دانست. شالوده ترکیب قدرت سیاسی قاجارها را «شاه» و «عناصر اصلی» تشکیل می‌دهند و دیگر عناصر مؤثر نظیر علماء، دیوان سالاری، و روابط خارجی، در واقع سطح ثانوی مناسبات حاکم بر ساختار قدرت سیاسی به شمار می‌آیند. این نکته به معنی نادیده انگاشتن یا ناچیز جلوه دادن اهمیت عوامل فوق در چگونگی شکل‌گیری ساختار قدرت سیاسی نیست، بلکه تأکیدی است بر تقدم و تأخر ذاتی هر کدام از این عوامل در روند شکل‌گیری ساختار قدرت.

در هر حال، در اینجا قصد ما، تبیین نقش شاه، میانی مشروعیت، و عوامل تحدیدکننده قدرت اوست، با تکیه بر منابع اصلی این دوران و آنچه درباره «قدرت چونان منظومه» بیان داشتیم:

الف) هسته مرکزی: شاه

از آنجا که شاه پخشیدار مراتب بعدی قدرت بوده، عزل و نصب اعمال حکومتی طبق فرمان او انجام می‌گرفته، تمام جزئیات دخل و خرج دولت به امضای او می‌رسیده، دستورالعمل ولایات و فرمانهای مقاطعه گمرک و اجازات به صحنه او می‌بوده،^{۲۱} در ساختار قدرت سیاسی قاجاریه، نقشی محوری برعهده داشته است. او بنا به میل و اراده شخصی، فرمان ضبط و مصادره اموال دیگران را صادر می‌کرده است. احتشام السلطنه می‌نویسد: «اعمام و برادران و برادرزادگان و فرزندان خود و رجال و اعیان و بزرگان مملکت هم از این گونه تعرضات شاه مصون نبودند.»^{۲۲}

سرجان ملکم درباره استبداد مطلقه قاجارها نوشته است: «پادشاه ایران گفته شده است که از جمیع سلاطین عالم به رعایا مطلق العنان‌تر و مقتدرتر است و همچنانکه مسطور شد، دلیل است بر اینکه هم از زمان قدیم بر این نهج بوده. حکم پادشاه همیشه قانون ملک بوده است.... قاعده ایست در مردم این ملک که پادشاه هرچه بخواهد می‌تواند بکند و هرچه بکند بر او بحثی نیست. در عزل و نصب وزراء و قضات و صاحب‌منصبان از هر قبیل و ضبط اموال و سلب ارواح رعایا از هر صنف علی‌الاطلاق مختار است.»^{۲۳} از نوشته او به روشنی برمی‌آید که

دارد. روشن است که این پندارها در شرایط گوناگون کم و زیاد می‌شده و به عبارتی دیگر: میان تواناییهای عملی ساخت سیاسی و نمود آن در ایجاد نظم اجتماعی مورد توافق طبقات حاکم و کاهش یا افزایش باورهای ذهنی مشروعیت بخش به حکومت رابطه‌ای مستقیم برقرار بوده است.

پادشاهان قاجار، با آنکه هرگز نظیر پادشاهان صفوی از یک مشروعیت از پیش موجود و بالذات مذهبی برخوردار نبوده‌اند، تقریباً در تمام طول حکومت خود، در صدد جلب حمایت روحانیون برآمده‌اند و از این طریق برای کسب مشروعیت و استمرار حکومت خویش بر عوامل عینی و ذهنی موجود پافشاری کرده‌اند.^{۲۶}

ج) عوامل تحدیدکننده قدرت مطلقه پادشاه

باید در نظر داشت که به لحاظ عملی، سوای آنچه به صورت تئوریک درباره نقش شاه در ساختار قدرت سیاسی قاجاریه گفته شد، عواملی در این نظام وجود داشته که قدرت و اقتدار بی حد و حصر وی را محدود می‌کرده و خودبخود و با مکانیزمی درون سیستمی، اراده مطلق شاه را به سطحی نسبی می‌رسانده است. مهمترین این عوامل عبارت بوده از:

۱) عنصر شریعت و نهاد دینی آن یعنی دستگاه روحانیت: جامعه ایرانی از دیرباز یک جامعه «مذهبی» بوده و هست. بسیاری از پادشاهان ناگزیر بوده‌اند، حتی اگر اعتقاد و پایبندی جدی به اسلام به عنوان دین مردم نداشته‌اند، در عمل تظاهر به دینداری و رعایت حدود شرعی بنمایند. شاید گفته سر جان ملکم، منظور ما را دلیل آشکاری باشد: «هیچ چیز مانع اجرای حکم او (شاه) نشده است مگر مراعات و نهی شریعت».^{۲۷}

۲) ساخت قبیله‌ای و ایلیاتی قدرت سیاسی: گرچه رهبران ایلات همواره تابع قدرت شاه بوده‌اند، اما در عین حال در مبادلات قدرت، شاه ناچار بوده آنان را به حساب آورد و حمایتشان را از دست ندهد.^{۲۸}

۳) وجود طبقه زمینداران بزرگ: این گروه قدرتمند اقتصادی، ضمن تأمین منابع مالی و مخارج دربار و دیوان شاه، با دادن آذوقه و حتی سرباز، از سریر سلطنت دفاع می‌کرده‌اند و شاه سعی داشته با پاسداری از حوزه منافع آنها، حمایتشان را جلب کند.^{۲۹}

بدین سان، مجموعه عوامل یاد شده، حوزه نفوذ سیاسی شاه را محدود می‌کرده است، به گونه‌ای که در مقاطعی وی از روی اجبار تصمیماتی را که قلباً تمایل به آنها نداشته، صرفاً به لحاظ مصالح وقت و تداوم نقش سیاسی نهاد سلطنت اتخاذ می‌نموده است. در آن دوران، ناسازگاری (Paradox) سلطنت استبدادی مطلقه و ساخت جامعه ایرانی که توزیع قدرت را تنها به شکل ملوک الطوائفی آن ممکن می‌ساخت، مهمترین تناقض ذاتی «اقتدار» واقعی نهاد سلطنت را تشکیل می‌داد.

۲- بازیگران اصلی در صحنه قدرت

اجزاء و عناصر تشکیل‌دهنده ساختار سیاسی پایین‌تر از مقام

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز در «خلسه» می‌نویسد: «سلطان سایه یزدان است، هر که را تقدیر الهی به این موهبت و عنایت اختصاص داد، پیکرش را به جامه قدس و شرف پوشانید و صاحب دیهیم کرامت و افسر مکرم گردانید. جبین او را به انوار تأیید و سعادت جاوید منور نمود و پس از آن که یک نفس نفیس را از میان کرورها مختار و منتخب فرمود نتوان گفت او مسئول کلیه اعمال است و طرف هر نوع جواب و سؤال».^{۱۸}

از فحوای کلام قزوینی و اعتمادالسلطنه برمی‌آید که گزینش پادشاه تفویض الهی است و مردم نمی‌توانند در تعیین خداوندی جرّ و وارد کنند. هر کس چنین ذهنیتی داشته باشد به قوانین خداوندی متعرض شده است.^{۱۹} پادشاه نفس نفیسی است که توسط خداوند از میان مردم برگزیده شده، ظل الهی است که دست بشر به دامان کبریائیش نمی‌رسد، قره ایزدی در جبین اوست و حکومتش در حکم تقدیر الهی به شمار می‌آید.

دو نگین يك خاتم

از متون دینی و سیاسی عالمان شیعی - باوجود فراز و نشیبهای گوناگون در تفکر سیاسی آنان در طول تاریخ^{۲۰} - چنین برمی‌آید که در عصر قاجاریه، ایده «سلطان عادل» جانشین پیامبر(ص)، به عنوان تفکری که سازنده ذهنیت بخشی از توده‌های مردم نیز بوده، پذیرفته شده است. برای نمونه، حاج محمدحسین نصرالله دماوندی، از علماء متشرع این دوره، در کتابی به نام «تحفه ناصریه» نوشته است که «سلطنت و نبوت دو نگین اند که در یک خاتم اند. امامت و امارت توأم اند که به یک شکم زاده‌اند. پس گفته پیغمبر و سلطان یکی است. فرمانروا حق اجتهاد هم دارد. اجتهاد سلطان منحصر به فرد است و عقل اوست که مدرک حسن و قبح اشیاء است».^{۲۱} و نیز این که «چون حکمران را عقل تمام است، خلاف همه مخالفان به وی باطل گردد. مخالفانی که مایه تباهی اسباب زندگی دیگران باشند. از این رو مجازات از لوازم ریاست است. کوبیدن سر به گرز سیاست، سر بریدن به تیغ و خون ریختن به قصد دادگری از شرایط مروت است».^{۲۲}

حاج میرزا محمد نائینی هم در رساله «وجوب سلطنت ناصرالدین شاه» به چنین مضامینی اشاره می‌نماید.^{۲۳} دکتر بروگش، ایلچی پروس تأکید می‌کند که ایرانیان به ارتباط میان بیرون رفتن شاه از تهران و خرابی هوا و بهبود یافتن آن با بلند شدن صدای غرش توبها که خیر بازگشت قبله عالم را می‌دهند، جداً معتقدند.^{۲۴} لرد کرزن بر آن است که منزلت آسمانی مقام سلطنت در ایران تا آنجاست که: «شاه هیچوقت در یک شام رسمی حضور نمی‌یابد و یا با اتباع خود بر سر سفره واحدی صرف طعام نمی‌کند، مگر در یک مورد ملی و عام که فقط با رجال طراز اول خانواده خویش در جشن نوروز شرکت می‌نماید، اما طرز رفتار و طرز بیان حتی معتمدترین وزیران که در پیشگاه شاه معمول می‌دارند ابراز اطاعتی بنده‌وار و ستایش تملق‌آمیز است».^{۲۵}

آنچه گفته شد، آشکارا بر اهمیت تأثیر چنین پندارهائی در ایجاد مشروعیت برای حکومت قاجاریه و ساختار قدرت سیاسی آن دلالت

سلطنت در منظومه قدرت سیاسی قاجاریه را می توان به دودسته تقسیم کرد:

نخست، «نخبگان مرکزی» مشتمل بر رؤسای ایل قاجار، شاهزادگان، درباریان، تیولداران، مستوفیان، وزیران، والیان و اشراف (فلان السلطنه ها، الدوله ها، الملکها و...) از آنجا که اینان، اطرافیان و نزدیکان شاه را تشکیل می دادند، بیشتر مناصب بالای دولتی و ارتشی را در اختیار داشتند.

دوم، عده ای که می توان از آنها با عنوان «نخبگان محلی» یاد کرد: اعیان و اشراف محلی، خوانین، صاحب منصبان محلی و میرزاها. آنان در مناطق خودشان، مناصب دولتی را در اختیار و انحصار داشتند. نیز، با آنکه روحانیون، به صورت رسمی از عناصر اصلی تشکیل دهنده سازمان قدرت سیاسی قاجاریه محسوب نمی شده اند، بایستی گروهی را که دارای مقامات دینی-دولتی بوده اند نظیر امام جمعه، شیخ الاسلام و قضات، در هرم قدرت سیاسی قاجارها منظور کرد.

به هر ترتیب، «هیئت حاکمه» در دوران قاجاریه عبارت بوده از مجموعه این نخبگان مرکزی و محلی.^{۳۰}

با توضیحات بالا در دسته بندی عناصر اصلی تشکیل دهنده هرم قدرت سیاسی قاجاریه به ترتیب می توان به موارد ذیل اشاره داشت:

الف) شاهزادگان

افزایش شگفت آور تعداد شاهزادگان و وابستگان نشان از نتایج مهم دوران طولانی سلطنت فتحعلیشاه می باشد. این نکته به اندازه ای اهمیت دارد که می توان ادعا کرد تا پایان حکومت قاجارها از معضلات خاص نظام قاجاریه به شمار می آید.^{۳۱}

ولیعهد

جانشین مشخص سلطان در رأس شاهزادگان قرار داشته است. او در کودکی انتخاب می شده و به مقام حکومت آذربایجان، ایالت عمده ایران در آن دوران، منصوب گشته و با اقامت در تبریز از نظارت مستقیم مادرش دور می شده است.^{۳۲}

ولیعهد در محدوده ایالت خود، فعال مایشاء بوده و جلال و قدرتش کمتر از شخص شاه نبوده است. وی با در اختیار داشتن قشونی کم و بیش منظم، گاه نظیر عباس میرزا چنان قدرت می یافته که در زمان حیات پدر، برای تقویت حکومت مرکزی به سرکوب مدعیان سلطنت و مدعیان مقام خود، و خوانین و رهبران سرکش ایلات می پرداخته است. برای نمونه می توان از قشون کشی عباس میرزا به کرمان و تنبیه شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که علم طغیان برافراشته بود، یاد کرد.^{۳۳}

میزان نفوذ ولیعهد، بسته به نوع رابطه ای که با شاه و دربار داشته، متغیر بوده است. به عنوان مثال، می توان به تفاوت نقش عباس میرزا در زمان سلطنت فتحعلیشاه، و ناصرالدین میرزا در زمان سلطنت محمدشاه، اشاره کرد.

نقش شاهزادگان در ساختار قدرت سیاسی

از حدود سال ۱۲۲۰ هجری قمری (۱۸۴۴ ه.ش، ۱۸۰۵ م) فرمانروایی و حکمرانی ایالات و ولایات ایران، بنا به اصرار شخص شاه به پسرانش داده می شد.^{۳۴}

فتحعلیشاه قاجار، چنان که گفته شد، با اختیار کردن همسران فراوان - که برای تفریح و نیز مطیع ساختن رؤسای ایلات و خوانین محلی و منطقه ای صورت می پذیرفت - فرزندان بسیار یافت. او به پسران و دختران خود القاب مطنطنی می داد.

جیمز فریزر که در آن دوران در ایران بسر می برده، نوشته است که شاه «افراد خاندان خود، پسرها، دامادها و نوه های خود را به حکومت ایالات و ولایات شاهنشاهی می گمارد».^{۳۵}

این شیوه حکومت که می توان از آن به «قاجاری نمودن ایران» یاد کرد، مؤلفه تازه ای در متن استبداد کهن ایرانی به شمار می آید که پیش از آن صورت فراگیر نداشته و بدین لحاظ پدیده سیاسی کاملاً تازه ای محسوب می شود. با نگاهی به آثار و مکتوبات باقی مانده درمی یابیم که در زمان فتحعلیشاه، شاهزادگانی به شرح ذیل حکومت ولایات مهم را در اختیار داشته اند: عباس میرزا در آذربایجان، محمدعلی میرزا در قزوین، محمد ولی میرزا در خراسان، حسین علی میرزا در شیراز، حسنعلی میرزا در تهران، محمدعلی میرزا در ساری، عبدالله میرزا در زنجان، سیف الدین میرزا در سمنان و قزوین.^{۳۶}

با افزایش عده شاهزادگان، که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه به دو هزار بالغ می گردید، تقسیم بندی خاصی در این قشر پدید آمد. خون نژاد، اساس این تقسیم بندی بود. در یک دسته بندی کلی، شاهزادگان به دو گروه به شرح زیر تقسیم می شدند:

نخست آنان که فرزند شاه یا پسر ارشد او عباس میرزا بودند، و دوم کسانی که از دیگر فرزندان شاه بودند و از طرف مادر به قاجارها نمی رسیدند.

سنت حکمرانی ولایات و ایالات، که به خودی خود، قرار گرفتن در طبقه ملاکین و خوانین را به همراه می آورده، غالباً در اختیار شاهزادگان دسته اول بود که بلندپایه ترین مقامات نظام قاجاریه محسوب می شدند. به عنوان شاهد و مثال، می توان از عبدالحسین میرزا فرمانفرما و ابراهیم خان ظهیرالدوله یاد کرد.^{۳۷}

درآمد گروه دوم از شاهزادگان، بیشتر متکی به مستمریهای دریافتی از دستگاه دیوانی بود زیرا آنان نقش چندانی در اداره کشور و ساختار سیاسی آن نداشتند.

باید توجه داشت تقسیم بندی یاد شده از «کاست»ی غیر قابل تغییر خبر نمی دهد. چه، بوده اند شاهزادگانی از دسته دوم که به مقام جایگاهی قابل توجه دست یافته اند.^{۳۸}

نکته قابل ذکر در مورد نقش شاهزادگان در ساختار سیاسی، تغییر مقام و موقعیتشان به علت جابجایی یا مرگ پادشاهان است. چنین پدیده ای، به کنار گذاشته شدن شاهزادگان ناسازگار با شاه جدید از مقامشان می انجامید و حتی باعث پدید آمدن شورشهایی در این رابطه می گردید. از جمله این شورشها، مخالفت شاهزادگانی چند با به تخت

اداره امور کشور را برعهده داشتند، به قول ادوارد پولاک بیشترین نفوذ را بر حکومت اعمال می کردند.^{۲۴}

در آن زمان، مأموران عالیرتبه لشگری، گروه دیگری از درباریان بودند که از بین شاهزادگان و نیز از میان عناصر دیوانی انتخاب می شدند و با دریافت عناوین نظامی به مداخل و مدارجی دست می یافتند. با آنکه عناوین نظامی توسط بخش بزرگی از سردمداران قاجاری، بدون داشتن کمترین تبحر و مهارتی در رشته های مورد نظر یدک کشیده می شد، اما نظامیان صلاحیتداری هم وجود داشتند که از درون طبقه خویش بالا آمده و جایگاهی در سامان سیاسی قدرت برعهده گرفته بودند.

ج) رؤسای ایلات بزرگ

سرزمینهای واقع در فلات ایران، به علت داشتن جاذبه های بی شمار برخاسته از موقع جغرافیایی خاص خود، از دیرباز مورد طمع و چشمداشت ساکنان سرزمینهای بیابانی مجاور بوده است.^{۲۷} پس از فروپاشی دولت ساسانی و از میان رفتن قدرت دولت مرکزی، کوچ نشینان مناطق یاد شده، گروه گروه به ایران آمدند و پس از جنگهای متعدد، سرانجام در ایران مأوی گزیدند.^{۲۸}

با ورود گروههای یاد شده، گذشته از تأثیرات و تغییرات فراوان سیاسی و اقتصادی، ایران با دگرگونیهای جمعیتی عمده ای روبرو شد که طی آن جمعیت ایلات بر دیگر بخشها فزونی یافت. ناگفته نماند که جغرافیای کوهستانی ایران نیز به انجام چنین تغییری کمک فراوان کرد. پیامد این دگرگونی در ساختار جمعیتی، تسلط ایلات بر دستگاه قدرت سیاسی بود که تا هنگام حکومت رضاشاه، میان رؤسای آنها دست به دست می شد.

برای توضیح چگونگی به قدرت رسیدن ایلات، بهترین راه به زعم ما، توجه به ساختار درونی آنهاست. منابع عمده استواری پایه های اقتدار سیاسی ایلات عبارت بود از: نخست، همبستگی زیاد درون گروهی که در قدرتمندی رؤسای ایلات تبلور سیاسی ویژه می یافت و مظهر همبستگی اجتماعی و سیاسی آنها به شمار می آمد و پایه توانایی ایشان را برای کسب قدرت فراهم می نمود. دوم، برخورداری ایلات از گروههای مسلح قدرتمند برای محافظت از افراد خود. وظایف این گروهها دفاع از ایلات در مواقع ضروری، و نیز به دست آوردن سرزمینهای تازه برای آنها بود.

ترکیب این دو پایه اقتدار سیاسی، یعنی وجود رهبری سیاسی - نظامی و برخورداری از نیروهای مسلح قدرتمند، امکانات لازم را برای قبضه کردن قدرت در اختیار رؤسای ایلات - که به دنبال بروز فرصتی مناسب برای چنگ اندازی به قدرت سیاسی بودند - می نهاد. پس از ایلغار مغول به ایران نیز، تحولات سازمان قدرت سیاسی دقیقاً چنین مسیری را پیمود.^{۲۹}

نکته ذکر شده، در مورد قاجارها نیز درست است. آنها با تکیه بر اتحاد ایلایاتی خود بر ایلات «لک و لر» چیره گشتند و قدرت سیاسی را به دست آوردند.

نشستن محمدشاه بود.^{۳۰}

باری، گماشتن شاهزادگان به حکمرانی ولایات و ایالات در راستای «قاجاری نمودن ایران»، به لحاظ سیاسی نتایج مهمی پدید می آورد:

۱) تحکیم اساس و بنیان سلطنت پادشاه و حکومت ایل قاجار: از آنجا که شاهزادگان (یا نمایندگان سیاسی حکومت) به لحاظ خونی و نژادی به آن مربوط می شدند، میان ایفای نقش آنها و دوام حکومت رابطه ای مستقیم وجود داشت و به نظر می آید که فتحعلیشاه به احتمال، با در نظر گرفتن چنین مسئله ای فرزندان خود را به حکومت ایالات و ولایات منصوب می کرده است. واتسن در این باره می نویسد: «شاه چهار پسر رشید و دلیر داشت که برای نگاهداری ایالتهای متعدد قلمرو خود به یاری آنها متکی بود». «امین الدوله نیز در خاطرات خود به این نکته اشاره می نماید.^{۳۱}

۲) ایجاد دربارهای ایالتی و ولایتی: شاهزادگان پس از استقرار در ایالات و ولایات، دستگاهی برای خویش به وجود می آوردند که گاه از نظر شکوه و جلال از دربار شاه سبک قدرتر نبود. باید یادآوری نمود که انجام این کار، بار مالی سنگینی داشت که همواره بر دوش مالیات دهندگان ایالات و ولایات بوده و نتیجه چنین اوضاعی به گفته فریزر جز «نفرت کامل عامه از نسل و نژاد قاجار»^{۳۲} نمی توانست باشد.

۳) به وجود آمدن قشر زمینداران بزرگ از شاهزادگان: پادشاهان قاجار، برای تأمین مخارج گزاف شاهزادگان و شاهزاده خانها، املاک و مزارع خالصه حکومتی را به ایشان می بخشیدند و بدین ترتیب، آنان گذشته از داشتن عنوان شاهزادگی و مقام حکومت ولایات و ایالات، در ردیف زمینداران بزرگ نیز قرار می گرفتند.^{۳۳}

۴) شاهزادگان به عنوان عامل بی ثباتی: نتیجه دیگر «قاجاری نمودن ایران»، «بحران زایی شاهزادگان» بود. این مسئله در دو جا رخ می نمود: ۱) در ولایات در پیگر تلاش برای چنگ انداختن به سرزمینهای بیشتر؛ ۲) به هنگام روی کار آمدن شاه جدید، که به آن اشاره شد.

از جمله درگیریهای شاهزادگان، می توان به نزاع محمدولی میرزا و عباسقلی میرزا در نواحی شرق ایران اشاره کرد که سرانجام به دخالت عباس میرزا انجامید.^{۳۴}

ب) درباریان و عناصر بلندپایه دیوانی

درباریان که از مهمترین ارکان حکومتی قاجارها به شمار می آمدند، آمیزه ای از سه گروه ذیل بودند:

۱) خانواده سلطنتی؛ ۲) صدراعظم و درباریان؛ ۳) مأموران عالیرتبه دیوانی و لشگری.

منظور از «خانواده سلطنتی»، آن گونه که اعتمادالسلطنه نیز اشاره می کند، شاه و حرمسرای وی و رؤسای ایل قاجارند که در آن دوران نبض حکومت در دست ایشان بوده است.^{۳۵} گروه عظیم دیوان سالاران، یعنی صدراعظم و جمع درباریان نیز که همراه مأموران عالیرتبه دیوانی

کشور بوده است.

حکام منطقه ای و محلی

اقتدار سیاسی این گروه که در زمره زمینداران منطقه ای بودند، در مایملک موروثی شان، برخلاف دیگر گروههای ذی نفوذ از طریق انتساب مستقیم به حکومت مرکزی و به لحاظ حضور مداوم خاندانشان در حیطه موروثی به دست نمی آمد، بل، برخورداری از ویژگیهایی که در زیر خواهد آمد، حکومت را به سهم کردن آنها در اداره کشور ناگزیر می ساخت:

(۱) قرار گرفتن این دسته از حکام به عنوان نیروهای محلی در اختیار حکومت مرکزی به هنگام وقوع شورشهای منطقه ای. برای نمونه، حسام السلطنه چند بار به کمک خاندان قوام، شورشهای منطقه ای فارس را سرکوب کرد. بدین لحاظ، این گروه غیر از پایگاه و خاستگاه متفاوتشان در قدرت سیاسی، همواره از ارکان منطقه ای حکومت قاجارها، به شمار می آمدند.

(۲) آسیب پذیری ناچیز این حکام، به دلیل عدم پیوند ساختاری با اتحاد ایلیاتی حاکم (حکومت وقت) در هنگام جابجایی قدرت. به عبارتی دیگر، آمدن و رفتن حکومتها، تأثیر چندانی در وضع این گروه نداشته است. این نکته ایست با ریشه ای عمیق در تاریخ ایران.

هرچند هماهنگی حکام منطقه ای و محلی با حکومت مرکزی دائمی بوده، از روابط خاص آنان با شاهزادگان و حکومتهای منطقه ای خبر نمی دهد. چه، این حکام گاه متحد شاهزادگان و حکومتهای منطقه ای به حساب می آمدند و در مواردی نیز در برابر آنها دست به اقداماتی می زدند.

خاندان قوام الملک در شیراز، که از قدیمی ترین خاندانهای حکومتگر منطقه ای فارس محسوب می شدند، نمونه ای از این دست بودند. این خاندان که سالهای زیادی از نفوذ و اقتدار سیاسی فراوان در این ناحیه برخوردار بودند، با وجود تعیین مأموران از طرف حکومت مرکزی، اداره واقعی منطقه را در دست داشتند.^{۵۴}

زمینداری، مهمترین منبع قدرت

عناصری که قدرت را شکل داده، فیزیونومی آن را پدید آورده و سامان می بخشند، بر منبع یا منابعی متکی اند که زیرساخت طبقاتی قدرت سیاسی به عنوان برساخته آنها رخ می نماید. به عبارت دیگر، سرچشمه های اصلی قدرت را بایستی در پایه یا پایگان آن جست و بدون درک مفهوم طبقاتی قدرت، این مهم امکان پذیر نخواهد بود.^{۵۷} بدین لحاظ، و با توجه به چارچوبی که از عناصر اصلی قدرت سیاسی قاجاریه ارائه گردید، برای دریافتن منبع طبقاتی قدرت، بدون تردید بایستی از زمینداری، به عنوان بنیان و اساس ماهیت مناسبات اقتصادی سراغ گرفت. زمین، در شکل زراعی و مرتعی آن - که مورد استفاده احشام ایلات قرار می گرفت - مهمترین منبع تولید ثروت در ایران آن روزگار محسوب می شد.

بر این مبنای، می توان گفت که در آن روزگار تکیه بر «زمینداری» تنها

این امر، در دست داشتن سردمداری جامعه در سالهای اولیه حکومت قاجار - نظیر نخستین سالهای دوره صفویه - توسط رهبران ایلات بزرگ را توجیه می نماید. در زمان قاجارها، جز خود آنها، حضور گروههای ایلیاتی قدرتمند دیگری را هم مشاهده می کنیم: بختیاریها، افشاریها، کردها، قشقاییها، قراقرزولوها، و اعراب ناحیه فارس. در این دوران اوبه های ترکمان با وجود برخورداری از توانایی بالای نظامی، مشارکت چندانی در قدرت سیاسی نداشتند. منشأ قدرت رؤسای ایلات نیز نیروهایی بود که می توانستند در اسرع وقت آنها را گرد آورند و در صورت لزوم به یاری شاه یا حکام ولایات بفرستند.^{۵۰} گزینش رؤسای ایلات، گزینش درون گروهی بود، و هرچند حکومت قاجاریه انتصاب آنها را حق خود می دانست و این حق را در جریان تسلط خود بر ایلات به دست آورد، اما به هر حال در عمل، شاه ناگزیر از گزینش رهبران ایلات از میان خود آنها بود.^{۵۱}

وظایف عمده رؤسای ایلات در برابر حکومت عبارت بود از: (۱) تأمین نیروهای نظامی برای ارتش شاه؛ (۲) گردآوری مالیات. ایشان در قبال وظایف یاد شده از امتیازات زمینداران بزرگ بهره مند می شدند.^{۵۲} خصلت گریز از مرکز و شورش بر حکومت مرکزی توسط رؤسای ایلات که از توانایی خاص نظامی آنها و وسعت اراضی تحت تصرفشان برمی خاست، نکته مهم دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. این مشکل که همواره فراروی حکومت قاجاریه بود، هر از چندی مشکلاتی برای آنها فراهم می ساخت.^{۵۳}

چنان که از این بررسی برمی آید، نقشهای دوگانه رؤسای ایلات، در برخورد با حکومت مرکزی عبارت بوده از: حامی حکومت بودن از سویی و رودرروی قدرت مرکزی قرار گرفتن به دلیل خصلت گریز از مرکزیشان از سوی دیگر. با همه اینها، سرانجام قاجارها حمایت بخش قابل ملاحظه ای از ایلات کشور را در طول دوران حکومتشان جلب کردند.

د) خوانین روستاها و حکام منطقه ای و محلی

خوانین روستاها

طبقات قابل تفکیک از یکدیگر در بافت روستایی ایران عصر قاجار عبارت بودند از: (۱) طبقه زمینداران؛ (۲) طبقه خرده مالکان و رعیتها.^{۵۴}

در طبقه زمینداران، مالکان بزرگ بودند که بخشهای وسیعی از زمینهای مزروعی را در اختیار داشتند و به عبارت دیگر صاحبان قدرتمند جامعه روستایی ایران محسوب می شدند.^{۵۵}

درآمدهای کلانی که از راه سرپرستی املاک نصیب زمینداران بزرگ می شد، مناصب دولتی را در اختیارشان می گذاشت و بدین ترتیب آنان را در ساختار سیاسی کشور سهم می کرد. با توجه به آنچه گفته شد و در نگرشی کلان، می توان گفت که بسیاری از حکام ایالات و ولایات از میان همین زمینداران بزرگ برگزیده می شده اند. مالیات پرداختی آنان به حکومت مرکزی و برخورداری از نیابت حکومت مرکزی در اداره سیاسی منطقه نیز پیوند دهنده آنان با ساخت سیاسی

ایجاد نظم، می‌توانست در منطقه‌ای مشخص حکمرانی کند و حقوق و مواجب خود را نیز از همان ناحیه تأمین نماید. (۲) از منظری دیگر، اختیارات شاه از طرف شخص وی عملاً به مزایده گذاشته می‌شد، هرچند شاه از لحاظ حقوقی می‌توانست حاکم را عزل کند.^{۶۶} در جریان به مزایده گذاشته شدن ایالات، شاهزادگان بودند که حضوری فعال داشتند.

برای بررسی نقش حکام ایالات در ساخت قدرت و تعیین مکان هندسی آنان در هرم قدرت، ابتدا باید به تقسیم‌بندی موقع و جایگاه حکومت‌های ایالات پرداخت. چه، نمی‌توان تمام این حکومت‌های محلی را از نظر رتبه و اهمیت هم‌تراز دانست. در واقع نقش آنها در ساخت قدرت بسته به موقع خاص سیاسی و اقلیمی یا مسائل خاص اقتصادی متفاوت بود.

ایالات کشور در عصر قاجاریه را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

نخست، ایالاتی که به لحاظ سیاسی، یا اقتصادی، یا قرار گرفتن در منطقه خاص مرزی، نزد شاه و دربار اهمیت بیشتری داشتند. افرادی که برای تصدی این مناطق برگزیده می‌شدند، می‌بایست جزء عناصر اصلی و بازیگران درجه اول قدرت، یا به عبارت بهتر برخوردار از مکان هندسی ویژه در هرم قدرت باشند. بدین لحاظ عموماً شاهزادگان درجه اول قاجار برای این امور انتخاب می‌شدند. فهرست حکمرانان ایالات مهمی چون خراسان، آذربایجان، اصفهان و... به خوبی مؤید این نکته است.

دسته دوم، مناطق کم‌اهمیتی بودند که تعیین حکمران برای آنها از حساسیت خاصی برخوردار نبود. در این موارد، حکمران غالباً توسط صدراعظم و عناصر دیوانی به شاه پیشنهاد می‌شد و او نیز آنها را منصوب می‌کرد. مناطقی مانند یزد و قزوین از جمله این مناطق بودند که حاکمانشان از نفوذ اندکی در ساخت قدرت برخوردار بوده و اغلب نیز در معرض جابجایی قرار داشتند.

لازم به یادآوری است که حوزه و حدود اقتدار حکام به تناسب دوری و نزدیکی رابطه فرد با مقام سلطنت و جای وی در هرم قدرت تعیین می‌شد و بر این اساس ثابت و دایمی نبود. برای مثال، مسعود میرزا ظل‌السلطان زمانی تقریباً بر نصف ایران حکومت می‌کرد و زمانی هم حوزه حکومت وی به اصفهان محدود می‌شد.

۴- دیوان‌سالاری: بستر گذار قدرت و مکانیزم اجرایی آن

مجموع کارگزاران حرفه‌ای اداری-مالی و مناسبات درون‌گروهی آنان، تشکیلات دیوان‌سالاری دوره قاجار را شکل می‌بخشیدند. در آن دوران، عناصر دیوانی به ترتیب اهمیت عبارت بودند از: (۱) صدراعظم؛ (۲) دیوان‌سالاران صاحب‌منصب؛ (۳) دیوانیان متوسط‌الحال؛ (۴) میرزاها.

(۱) صدراعظم: بزرگترین مقام اداری به وی اختصاص داشت. در

امکان کسب و حفظ قدرت سیاسی بوده است.^{۵۸} نکته فوق به ویژه با توجه به محدود بودن زمینهای قابل کشت به نسبت جمعیت، و افزون بر آن کمبود آب، آشکارتر می‌گردد.

هرچند، این استنباط که لزوماً تمامی حکومتگران ایرانی از ابتدا زمیندار بوده‌اند و بدین لحاظ به قدرت سیاسی دست می‌یافته‌اند، نادرست می‌باشد. چه، منظور توجه به رابطه جدی میان ساختار قدرت سیاسی و مالکیت کلان بر زمینهای بزرگ مزروعی است. و به دیگر تعبیر، این اشاره‌ای است بر زمیندار عمده بودن حکومتگران سلسله‌های مختلف حاکم بر ایران، در دوران حکمرانیشان.^{۵۹}

با مروری بر آناتومی قدرت سیاسی در عصر قاجاریه آشکار می‌شود که خاندان شاهی و مأموران عالی‌رتبه اداری و نظامی، و نیز رهبران ایالات، بزرگترین زمینداران کشور بوده‌اند. در عصر قاجاریه، در اختیار گرفتن منابع تولید، پشتوانه اساسی حفظ و تداوم ساخت سیاسی محسوب می‌شده است. گزارشی از اوضاع کشور در ابتدای سلطنت قاجاریه، نشان می‌دهد که صاحبان تیول و اقطاع (شاهزادگان و اشراف و نجبا و رؤسای ایالات و فرماندهان ارتش) توده عظیم روستاییان را وادار به پرداخت مالیاتهای سنگین و کمرشکن می‌کرده‌اند و این مالیاتها را به مصرف مخارج دربار و جنگهای بی حساب می‌رسانده‌اند.^{۶۰}

اسناد و مکتوبات نشان می‌دهد که در اواخر قرن نوزدهم، مسعود میرزا ظل‌السلطان دو پنجم مساحت کشور را تحت سیطره خود درآهسته، و رسماً مالک آن اراضی بوده است.^{۶۱} به مدت ۲۲ سال، ناحیه نظنر تیول حسام‌السلطنه بوده،^{۶۲} ناحیه نایه تیول صدساله خانان مستوفی،^{۶۳} و راوند و نوش‌آباد در کاشان، تیول همیشگی خاندان عیسی بیگلربیگی بوده است.^{۶۴} گزارشهای یاد شده، نشانگر پیوندی عمیق میان ساختار اقتصادی کشور، و بخش عمده آن یعنی زمینداری با ساختار سیاسی است و سرچشمه اصلی این جریان را بایستی در آن سازمان اقتصادی جستجو کرد.

۳- حکام ایالات: شاهان کوچک منطقه‌ای

حکام ولایات و ایالات مستقیماً از جانب شخص شاه یا صدراعظم برگزیده می‌شدند. اینان در حوزه مأموریت خود از حاکمیتی بالنسبه مطلق برخوردار بوده،^{۶۵} مانند شاه تمام اختیارات دولت را در آن حوزه در دست داشتند، و فقط در موارد زیر در برابر حکومت مرکزی مسئول بودند:

پرداخت مالیات ارضی، سربازگیری برای ارتش، و جمع‌آوری عواید گمرکی در نقاطی که گمرک وجود داشت.

برای این حکام، تنها کسب رضایت شاه مهم بود و این امر به عدم توجه‌شان به دستورات دیوانی می‌انجامید.

وجوه قابل مشاهده در رابطه حکام ایالات با شخص شاه عبارت بود از: (۱) از یک دیدگاه، حاکم در قبال پرداخت میزان معینی مالیات و

عصر قاجاریه، لقبهای گوناگونی نظیر اعتمادالدوله، امیر، امیرالدوله، قائم مقام، اتابک و صدراعظم، برای صاحب این مقام به کار می‌رفت. صدراعظم نماینده واقعی حکومت بود، چرا که با استفاده از عناصر دیوانی، امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور را اداره می‌کرد. نکته قابل ذکر آن که ترس شاهان قاجار از سپردن کشور به دست فردی از خاندان خود، موجب می‌شد که اغلب صدراعظم‌ها از خاندان شاهی نباشند.

(۲) دیوان سالاران صاحب منصب: این دسته که مقامات بالای دیوانی را به خود اختصاص می‌دادند، به دلیل موقع خاص خود در دستگاه اداری، به طور عمده از زمینداران بزرگ محسوب می‌شدند و از عناصر اصلی ساخت قدرت سیاسی به شمار می‌رفتند.

(۳) دیوان سالاران متوسط الحال: وابستگی این گروه که مسئولیت اداره دستگاه دیوانی و اجرایی کشور را داشتند به ساخت قدرت بسیار کمتر از دسته دوم بود و از این رو به راحتی قابل جایگزینی بودند. آنان به لحاظ اقتصادی نیز جزء طبقه مالکان به شمار می‌آمدند.

(۴) میرزاها: یا منشیان، بخش پایینی دیوان سالاری را تشکیل می‌دادند. آنان که وابستگی مستقیم بسیار اندکی به حکومت قاجار داشتند،^{۶۷} در مجموع جزء طبقه متوسط آن روزگار محسوب می‌شدند. نقش و جایگاه هر یک از این گروه‌ها در ساختار سیاسی از رتبه اجتماعی شان برمی‌خاست. صدراعظم و وزیران بازیگران اصلی قدرت بودند و در بالای هرم دیوان سالاری قرار داشتند. بخشی از قدرت نیز به قشر میانی دیوان سالاری اختصاص داشت که با اتصال به شاهزادگان و اشراف و اعیان و تصاحب پست‌های اداری - مالی بدان دست می‌یافتند و میرزاها که در تصمیم‌گیریها شرکت نداشتند تبعاً نقشی نیز در ساختار قدرت سیاسی برعهده نمی‌گرفتند.

دیوان سالاری، به عنوان بستر گذار قدرت سیاسی و مکانیزم اجرایی آن، از قشرهای مختلفی که ذکر شد تشکیل یافته بود. میزان تمتع و سهم این اقشار از «قدرت سیاسی»، بسته به میزان تماسشان با آن تعیین می‌شد. البته به علت فقدان نظام دیوانی در قالب «کاست»، تحرك عمودی منزلت افراد در این نظام به صورت صعود و سقوط مقام عناصر دیوانی مشهود بود که رشد و در نهایت، مشارکت بیشتر در ساختار قدرت سیاسی را ممکن می‌ساخت. نکته دیگر آن که، حفظ و تداوم مشاغل دیوانی رابطه‌ای مستقیم با توانایی اقتصادی و مالی رو به تزايد متصدیان آن داشت و به نوبه خود در استمرار ایفای نقش توسط این اقشار در ساختار قدرت سیاسی مؤثر واقع می‌شد.

۵ - الگوی توزیع قدرت سیاسی

اکنون به صورت بندی چگونگی توزیع قدرت سیاسی توسط شاه در دوره قاجاریه با توجه به مصالح مورد نظری می‌پردازیم، زیرا با وجود آنکه در نگاه نخست نمی‌توان از هیچ قاعده ثابت و غیر قابل تغییری در این باره سخن گفت،^{۶۸} اما شاه، یعنی مصدر اولیه و اصلی انتقال و

توزیع قدرت در ساختار سیاسی قاجاریه - که عالیترین مقام اداری را تعیین می‌کرده، به انتصاب حکام ایالات و ولایات می‌پرداخته، سفیران را برمی‌گمارده، و نحوه پرداخت حقوق و مزایا به افراد را مشخص می‌ساخته و نیز، حیثه قدرت هر یک از عناصر اصلی ساختار قدرت را تعیین می‌کرده^{۶۹} - با مسائلی برآمده از ترکیب ساختار قدرت سیاسی که در نهایت چگونگی کنش او در این رابطه را تعیین می‌کرده‌اند مواجه بوده است. مهمترین این مسائل عبارت بود از:

(۱) حصول رضایت عمومی، با ملحوظ داشتن سهم هر یک از اجزای تشکیل دهنده هرم قدرت در آن؛

(۲) در نظر گرفتن این عامل که عناصر آشوب ساز قاجاریه - به ویژه خاندان شاهی که بر تواناییهای خاص برآمده از گستردگی قلمرو مالکیت و انباشت سرمایه راکد تکیه داشتند - چنان قدرتمند نگردند که سرمدمداری شان در اداره امور کشور بیش از شخص شاه باشد؛

(۳) توانایی شاه برای حاکم ساختن افرادی از طبقات غیرحاکم بر امور، با در نظر گرفتن حقوق ویژه‌ای که سلطنت مطلقه به او می‌داد. البته این امر می‌بایست به گونه‌ای انجام گیرد که از ضایع شدن حقوق طبقاتی که می‌توانستند به شورش دست یازند، جلوگیری شود.

نکته اخیر، توجیه گر انتخاب برخی از صدراعظم‌های قاجاریه است که به طریق یاد شده وارد هرم قدرت شده بودند.

(۴) تنظیم عملکرد شاه در جریان توزیع قدرت، به ویژه پس از وقوع جنگ‌هایی که باعث افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران شد، به گونه‌ای که مخالفت صریح این دولتها را به همراه نداشته باشد.

با اهمیت یافتن موضوع یاد شده، به ویژه در مقاطع دوم و سوم سلطنت قاجاریه (از دوران مشروطیت تا استبداد صغیر، و از استبداد صغیر تا پادشاهی رضاخان) بر نفوذ و دخالت خارجیان در دستگاه حکومتی افزوده می‌شود.

رخنمون اصلی، در اینجا، نمود پیچیده روابط شاه و عناصر اصلی تشکیل دهنده قدرت در ارتباط با نحوه توزیع آن بود. چنان که گفتیم، در ساختار قدرت سیاسی قاجارها، شخص شاه از قدرتی مطلق برخوردار بوده است. از دیگر سو، در هرم قدرت، عناصری را مشاهده می‌کنیم که از دگرگونیهای ساختاری جلوگیری می‌کرده‌اند. این عامل، امکان نادیده گرفتن برخی از منافع طبقات حاکم را از شاه می‌گرفت.

برای توضیح بیشتر، باید گفت که روابط میان اقتدار شاه و عناصر ذی نفوذ در قدرت سیاسی به دو گونه رخ می‌نموده است:

در گونه نخست، در جریان توزیع قدرت سیاسی، رفتار شاه را به شکلی مشاهده می‌کنیم که اعتراض و ناراضی‌تبی عناصر اصلی هرم قدرت را به همراه ندارد. در موارد استثنایی نیز، هنگامی که شخص شاه جز این عمل می‌کرده، عناصر اصلی منظومه قدرت از اجرای فرامین او جلوگیری می‌کرده‌اند؛ البته به صورت غیر علنی و به شیوه‌هایی خاص. در این باره می‌توان به اشکال مختلفی از این شیوه‌ها چون کارشکنی مخفیانه، پدید آمدن توطئه در روابط شاه و عناصر قدرت، و کنار کشیدن موقت شان از ساختار قدرت، اشاره نمود.

به گفته محققان کیمبرج، بسیاری از صاحب‌منصبان نظامی در آن دوران، به واسطه جایگاه طبقاتی یا سیاسی به این مناصب دست می‌یافته‌اند.^{۷۵}

نبود نیروهای نظامی قدرتمند مستقل از ساختار ایلیاتی، گذشته از منتفی ساختن نقشی برای این طبقه (نیروهای نظامی) در ساختار قدرت، نتایج متنوعی چون ایجاد اختلاف میان نیروهای مخالف، پیدایش شیوه‌های تطمیع و ارضاء (رشوه)، گروگان گرفتن فرزندان رؤسای ایلات، و نیز وصلت شاه با دختران آنان برای نزدیکی و برخورداری از حمایت ایلات به دنبال داشت؛ نتایجی که از ضعف ساختاری نظام حکومتی قاجاریه خبر می‌دهد.

در تبیین علل عدم ایجاد سازمان نظامی مرکزی در آن دوران که در نهایت قوای نظامی - سنتی ایران را به بی‌نظمی و انحطاط می‌کشاند، باید به عوامل زیر توجه نمود:

نخست، فروش مناصب نظامی به عناصر سیاسی، نظیر شاهزادگان و عناصر بلندپایه دیوانی - که از توانایی و صلاحیت نظامی لازم برخوردار نبودند - توسط حکومت، این نیروها را به صورت سازمانی وابسته به سایر نهادهای اجتماعی مطرح می‌ساخت و عدم استقلال نیروهای یادشده به صورت یک سازمان نظامی گوش به فرمان در هرم قدرت، سبب برعهده گرفتن و توزیع نامطلوب نقش آنها توسط نمایندگان نهادهای دیگر - که مناصب بالای نظامی را برعهده داشتند - در ساختار قدرت سیاسی می‌گردید.

نکته دیگر، جلوگیری ظاهراً آگاهانه حکام ایلات و رؤسای ایلات و قبایل از شکل‌گیری نیروی نظامی منظم وابسته به دولت بود تا مبادا حکومت از نیروهای ایلات بی‌نیاز گردد و با نیروی مستقل خود به سرکوب آنها بپردازد. تجربه‌ای که بعدها رخ نشان داد.^{۷۶}

آخرین مطلب قابل ذکر، تنافی سیاست دولتهای روسیه و انگلستان بود که در آن زمان در ایران با جلب حمایت ایلات مستقر در مناطق تحت نفوذشان امنیت دلخواه خویش را تأمین می‌کردند و همچنین عدم همخوانی منافع این دولتها با شکل‌گیری نیروهای مسلح متمرکز در ایران که تلاش دولتهای یادشده در جهت جلوگیری از تشکیل نیروهای نظامی مستقل در ایران را معنا می‌بخشید.^{۷۷}

۷- روحانیت و ناسازگی قدرت سیاسی

در طول تاریخ ایران، قدرتمندی قابل ملاحظه‌ای که روحانیت به دلیل خصلت دینی جامعه ایرانی و نفوذ فوق‌العاده اعتقادات و آداب و رسوم مذهبی در این کشور به دست آورده بود، با گذشت زمان این قشر را بعنوان نهادی سامانمند به نیرویی سیاسی در دوران قاجار بدل کرد و به همین لحاظ، حکومت هماره با تعیین جایگاهی ویژه برای روحانیون، از قلمرو سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ایشان دفاع می‌کرد؛ گرچه این نکته به معنای قرار گرفتن آنان در دایره بازیگران اصلی قدرت سیاسی - علیرغم مشارکت فعالشان در اداره امور - نبود.^{۷۸} به دیگر

گونه دوم: به طور کلی قدرت مطلقه شاه، عموماً موجب‌کننده عناصر اصلی ساختار قدرت در تبعیت از فرامین اوست. چنان‌که دیدیم، نقش و جایگاه شاه در ساختار حکومت مطلقه استبدادی، به گونه‌ای ترسیم شده که ایجاب می‌کند عناصر اصلی ساختار قدرت برای حفظ مقام و موقعیت خود با آن هماهنگ شوند و تا حد امکان در معرض خشم شاه قرار نگیرند. برای نمونه، می‌توان از میرزا یوسف مستوفی‌الممالک - وزیر و صدراعظم ناصرالدین شاه - یاد نمود که در عین مخالفت با نظرات شاه در موارد متعدد و از جمله تمایل شاه به نوجویی و انجام اصلاحات - که برآمده از القائنات میرزا حسین خان سپهسالار بود - همچنان در هرم قدرت به عنوان یک قطب باقی می‌ماند.^{۷۹}

در خاتمه این بحث باید یادآور شد که در روند توزیع قدرت سیاسی، نقش شاه همواره تعیین‌کننده نبوده است. موارد متعددی وجود داشته که یکی از عناصر اصلی ساختار قدرت، بیش از او در نحوه توزیع قدرت سیاسی مؤثر واقع شده است. برای مثال، حاجی میرزا آقاسی در دوران صدارت خود در عهد محمدشاه، از چنین نقشی برخوردار بود. در عین حال، باید توجه داشت که در این حالت نیز مطلقه بودن قدرت شاه محل تردید نبوده و تمام کارها به نام وی صورت می‌پذیرفته است.

۸- ساختار قدرت و نیروهای نظامی

پادشاهان قاجار، شاید به علت حضور ایلات و نقش اساسی آنها در ساختار قدرت - که با اتکاء به توان بالفعل خود، از آنچه به دست آورده بودند، حراست می‌کردند - توجه چندانی به ایجاد یک نیروی نظامی مدرن که بتواند از آنان در برابر حملات خارجی و شورشهای داخلی حفاظت کند، نداشتند.

جنگهای ایران و روس، و ناتوانی نیروهای نظامی سنتی و ایلیاتی در مقابله با ارتش منظم دولت مقتدر روسیه، ضرورت ایجاد نیروی نظامی یکدست و متمرکز دولتی را آشکار ساخت.^{۸۰} در این راستا، عباس میرزا برای تشکیل قشون منظم به اقدامات زیر دست زد:

۱) استخدام کارشناسان نظامی از کشورهای مختلف، به ویژه فرانسه؛^{۸۱}

۲) ایجاد کارخانه‌های اسلحه‌سازی؛

۳) تشکیل نخستین واحدهای منظم نظامی؛

۴) اعزام عده‌ای از جوانان ایرانی برای تحصیل علوم و فنون جدید به اروپا.^{۸۲}

با مرگ عباس میرزا، اصلاحات نظامی نیز به فراموشی سپرده شد و تا عهد صدارت امیرکبیر مسکوت ماند. در دوران صدارت امیرکبیر، بار دیگر مرده ریگ این سیاست (اصلاحات نظامی) از پس سالها غفلت سربرآورد و شکفته شد.^{۸۳}

بدین سان، در دوره قاجاریه، کسانی که دارای مناصب نظامی بودند نه به دلیل کاردانی، بل به خاطر برخورداری از امتیازات دیگری چون زمینداری، یا ریاست ایل، در ساختار قدرت نقشی برعهده داشتند.

میلادی و چیرگی تدریجی سپاهیان روس بر طوایف ازبک، قزاق، و ترکمن و تسلط بر سرزمین‌های آنها، به کم‌شدن فاصله روسها با انگلیسیها - که آهسته و آرام به سوی بلوچستان و افغانستان نفوذ می‌یافتند - انجامید و خطر کشمکش و برخورد، صلح متزلزل میان این دو قدرت بزرگ را تهدید می‌کرد.

در همین دوران، ناپلئون بناپارت در پی سیاست گسترش نفوذ فرانسه، به عنوان قدرت سوم به ابهای گرم خلیج فارس چشم دوخته بود.

در این میانه، ایران مانند همیشه به گونه چهارراه حوادث، محل نزاع و صحنه کشمکش این قدرتها شده بود.

باری، سرانجام روسها که حرکتشان را نفوذ طبیعی خود در مناطقی که می‌پنداشتند بدانها تعلق دارد می‌دانستند، در سال ۱۸۰۱ میلادی (۱۱۸۰ هجری شمسی، ۱۲۱۶ هجری قمری) با حمله به قفقاز، که خراجگزار ایران بود، و ضمیمه نمودن گرجستان به خاک خود، فتحعلیشاه را «که حاضر نبود سرزمینی را از دست بدهد که قرن‌ها بر آن [دیگر فرمانروایان ایران] فرمان رانده بود[ند]»،^{۸۶} به سختی شکست داده و با انعقاد عهدنامه گلستان در ۱۲۲۸ هجری قمری (۱۱۹۱ هجری شمسی، ۱۸۱۳ م) بسیاری از متصرفات ایران در قفقاز از جمله باکو، دربند، گنجه، گرجستان، حق کشتیرانی در دریای خزر و تعرفه‌های گمرکی مطلوبی - البته به ضرر ایران - به دست آوردند. همچنین با به رسمیت شناختن عباس میرزا به عنوان وارث قانونی تاج و تخت ایران و دادن قول یاری به او در صورت بروز اختلاف بر سر مسئله جانشینی، برای توجیه دخالت مستقیم خود در ساختار قدرت ایران، بهانه و دستاویز مناسبی یافتند.^{۸۷}

جنگ دوم ایران و روس در ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۲۰۴ هجری شمسی، ۱۸۲۶ م) به انعقاد عهدنامه ترکمانچای انجامید که طبق آن مناطق دیگری از ایران قلمرو روسیه شناخته شد و عباس میرزا و فرزندان او به عنوان جانشینان قانونی سلطان قاجار مورد تأیید قرار گرفتند. بدین سان روند نزول قدرت مرکزی و از هم گسیختگی شیرازه آن شدت گرفت، موجب پذیرش سلطه روسیه بر بخشهایی از کشور گردید و پذیرا شدن دخالت و نفوذ آن دولت در تحولات درونی ساختار قدرت سیاسی را به دنبال آورد.

انگلستان، با مشاهده این شرایط و احوال، برای جلوگیری از نفوذ روزافزون روسیه در ایران، و در راستای حفظ منافع خود به ویژه در هندوستان، امتیازاتی از دولت ایران طلب کرد که نتیجه آن امضای چند قرارداد سیاسی و اقتصادی با حکومتگران وقت ایران بود که گذشته از کاهش اقتدارشان، درک درستی نیز از سیاست جهانی نداشتند.^{۸۸} با امضای این قراردادها، استقلال سیاسی و اقتصادی ایران، بیش از پیش دچار مخاطره شد.

جنگ هرات، با توجه به فعالیتهای گسترده ناپلئون که هندوستان مرکز نقل سیاستها و منافع انگلستان در منطقه را مورد تهدید قرار داده و به عنوان نیروی سوم در ایران مطرح شده بود، موجب افزایش تلاش

سخن، روند تحولات قدرت سیاسی تا ظهور مشروطیت، چنان نبود که روحانیت جزء ارکان رسمی حکومت به حساب آید. این امر، بیشتر از عدم تمایل شاهان قاجار ناشی می‌شد تا خودداری رهبران دینی از مشارکت در امور سیاسی.^{۸۹} اصل دینی کردن همه امور - که سخت مورد توجه روحانیت بود - برای نظام حکومتی قاجارها خطری مهار ناشدنی به شمار می‌آمد.^{۹۰}

در نظر نگرفتن جایی برای رهبران دینی در الگوی توزیع قدرت سیاسی - که جدایی نقش نهاد مذهبی از نهاد سیاسی را به دنبال داشت^{۹۱} - و نیز تمرکز سطح عالی رهبران دینی در نجف و کربلا، خارج از اتمام فرمانفرمائی پادشاه ایران، موجب استقلال فزاینده نهاد مذهبی می‌گردید.

حکومت قاجاریه در برخورد با روحانیون سیاستی دوگانه در پیش گرفته بود، یعنی ضمن تلاش در جهت جلب حمایت روحانیون، از تقسیم قدرت با آنان خودداری می‌ورزید و تا آنجا پیش می‌رفت که در مواردی به تبعید رهبران مذهبی محلی که برای برخی حکام خطرناک می‌نمودند دست می‌زد.^{۹۲} در عین حال، با مطرح بودن نهاد مذهبی به عنوان حامی و ملجأ مردم در برابر قدرت خودسرانه حکومت، رهبران مذهبی از پایگاه ویژه‌ای در جامعه برخوردار بودند که نوعی «اقتدار سیاسی» به همراه داشت و آنان را قادر می‌ساخت در برابر قدرت سیاسی بایستند و حتی با آن به مبارزه برخیزند. قیام تنباکو نکته یاد شده را به خوبی عیان می‌سازد.^{۹۳}

خانم کدی در تحلیل مناسبات نهاد مذهبی با پادشاه در این دوران نوشته است: «آنچه برای قدرت دولت مرکزی از قبایل و خانواده‌های پر قدرت نیز خطرناک تر (مهمتر) می‌نمود، نفوذ عظیم علمای مذهبی شیعه بود. در حالی که سلاطین صفوی با این ادعا که از اولاد ائمه می‌باشند، و با کنترل قابل ملاحظه بسیاری از رهبران مذهبی، موفق شدند از عواقب بسیار خطرناک رشد قدرت اجتماعی - اقتصادی و نیز داعیه‌های عقیدتی علما در امان بمانند، این مسأله در مورد سلاطین قاجار کمتر صادق بود.»^{۹۴}

در تحلیل کلی می‌توان گفت: در آن دوران، علماء و رهبران دینی ضمن تأیید اساس حکومت و همسویی ضمنی با آن، هیچگاه رسماً در مجموعه بازیگران اصلی قدرت قرار نمی‌گرفتند. گفته ملا محمد صادق برغانی به حاکم قزوین، به خوبی نگرش روحانیون و حکومتگران را نسبت به یکدیگر روشن می‌کند: «حکمرانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی دارید پس از عزل آن همه لذاذید در حین فقدانست ولیکن علماء دایم‌الحضور در نزد حضرت آفریدگارند و... به محض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می‌باشید و ما را احترام می‌کنید و تعظیم و توقیر و تکریم می‌نمائید، هر چه بگوئیم لابد می‌شنوید پس این سطوت خدایی است و برتر از همه لذاذید است.»^{۹۵}

۸ - قدرتهای بزرگ و ساختار قدرت سیاسی

آغاز پیشروی روسیه در آسیای مرکزی از نیمه دوم سده نوزدهم

به تحقیق و انتشار کتابهای زیر دست زد: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، پیشین: امیرکبیر و ایران، خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۶۲؛ اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سهساله، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۵۱؛ افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، با همکاری هما ناطق، آگاه، چاپ اول، ۱۳۵۶؛ فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۵؛ آیدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، پیام، چاپ اول، ۱۳۵۵؛ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۷؛ اندیشه‌های طالبوف تبریزی، دماوند، چاپ دوم، ۱۳۶۳؛ شورش بر امتیازنامه رژی، پیام، چاپ اول، ۱۳۶۰؛ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۴۹؛ مجلس اول و بحران آزادی، روشنگران، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۴. پارسونز قدرت را مرکز ساختار سیاسی دانسته و می‌نویسد «قدرت عبارت است از قابلیت تعمیم یافته برای اجرای تعهدات الزام آور واحدی در نظام سازمان جمعی، وقتی که تعهدات از لحاظ تأثیرشان بر اهداف جمعی مشروعیت یابند یا، در مورد تمد، فرض تنفیذ تعهدات از طریق ضمانتهای اجرایی مربوط به موقعیت - صرف نظر از این که بازیگر حقیقی این تنفیذ چه یا که باشد - وجود داشته باشد.» [نقل از: استیون لوکس، قدرت: قرآنی یا شرعی شیطانی، ترجمه فرهنگ رجایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰، مقاله: تالکوت پارسونز، قدرت و نظام اجتماعی، صص ۱۴۸-۱۴۷].

۵. داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، سهروردی و مروارید، ۱۳۶۶ ص ۲۵.
۶. غلامرضا بابائی و بهمن آقائی، فرهنگ علوم سیاسی، جلد اول، ویس، ۱۳۶۵، ص ۴۰.

۷. «اجتماع»، مفهومی نزدیک به Gemeinschaft نزد «تونیس». در این باره رک: تی. بی. باتامور، جامعه‌شناسی، ترجمه سیدحسن منصور و سیدحسن حسینی کلجاهی، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۱۰۵.

۸. در طول تاریخ ایران، بارها تزلزل در ساختار سیاسی را هنگام از میدان به در رفتن شاه شاهد بوده ایم: معضلی برخاسته از وابستگی نظام سیاسی به بودیک شخص. برای مثال با فرار داریوش سوم از مقابل سپاه اسکندر، ارتش شاهنشاهی هخامنشی با همه عظمتش دچار شکست شد.

۹. یعنی درباریان و عناصر بالای دیوان سالاری، حکام ایالات و ولایات، رؤسای ایلات و خوانین.

۱۰. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول، زوار، بی تا، ص ۳۹۴.

۱۱. احتشام السلطنه، خاطرات، زوار، ۱۳۶۷، ص ۱۲۴.

۱۲. سرجان ملک، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، سعدی، بی تا، ص ۳۹۸.

۱۳. جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه ع. وحیدماندانی، جلد اول، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۵۱۳.

۱۴. هرچند، در طول تاریخ ایران این دو دسته چنان درهم تنیده شده اند که جدا کردن آنها مشکل به نظر می‌رسد.

۱۵. در این باره رک: ذبیح الله صفا، شاهنشاه در تاریخ و ادب ایران، انتشارات هنرهای زیبای کشور، بی تا.

۱۶. محمد شفیع قزوینی، قانون قزوینی، به کوشش ایرج افشار، طلایه، ۱۳۷۰، ص ۳۱.

۱۷. همان ص ۳۲.

۱۸. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خلسه مشهور به خوابنامه، به کوشش محمود کتیرایی، توکا، ۱۳۵۷، ص ۴۲.

۱۹. اینکه به چه ترتیب در جریان نهضت مشروطیت، زمینه‌های تعرض به چنین باوری فراهم گردید، مقوله‌ای است خارج از حوصله و حوزه بحث ما. در این باره رک: فریدون آدمیت، آیدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، پیشین، بخشهای سوم، هفتم و هشتم.

۲۰. در این باره رک: محمد مسجد جامعی، زمینه‌های تفکر سیاسی در قلمرو

انگلستان برای داشتن اهرم فشار بر حکومت ایران و افزایش نفوذ کارگزاران آن بر صاحبان قدرت در ایران و رؤسای ایلات جنوب و حکمرانان منطقه گردید.^{۸۹}

شرایطی که طی آن قدرت دولت مرکزی به شدت تضعیف شده و قدرتهای بزرگ که در مجاورت ایران قرار داشتند و در راستای سیاستهای توسعه طلبانه خود تلاش می‌کردند به عنوان عامل تعیین کننده سرنوشت ایران مطرح بودند، وضع «نیمه استعماری» ایران را به وجود آورد. در آن دوران، با آنکه حاکمیت رسمی قاجاریه حفظ شده و کشور به صورت مستعمره قدرتی خاص در نیامده بود دولتهای خارجی با تکیه بر ضعف دولت مرکزی و نفوذی که از راه قراردادها به دست آورده بودند در روند تصمیم گیریها دخالت می‌کردند.

همچنین، گسترش نفوذ روسیه و انگلیس در ایران از راه تسلط بر دربار، باعث پدید آمدن گرایشی سیاسی در طبقه حاکمه ایران شد: انتساب به یکی از این دو دولت برای به دست آوردن مصونیت سیاسی و برخورداری از قدرت بیشتر.^{۹۰} این گرایش، موجب تقسیم عناصر اصلی هرم قدرت به دو گروه انگلوفیل و روسوفیل گردید.

«از بخت بد قاجاریه، آنان وارث دستگاه حکومتی ای بودند که کلیدهای آن یا به دور انداخته شده و یا گم شده بود.»^{۹۱} ویژگیهای ساختاری قدرت سیاسی و شیوه مناسبات حاکم بر آن در ایران عصر قاجار، در نهایت، نظام سیاسی قاجاریه را دچار ضعف ساختاری نمود و ناسازگاری ذاتی اقتدار نهاد سلطنت را شدت بخشید.

دگرگونیهای سیاسی پدید آمده در نظام بین الملل و سیاستگذاریهای قدرتهای جهانی که ایران را با عطف نظر به ضعف دولت مرکزی، محل نزاع قرار داده بودند، در کنار دیگر عوامل درون ساختاری، از جمله عوامل تشدیدکننده این وضع به شمار می‌آمد. بدین سان، ایران در آستانه ظهور مشروطیت با نظامی سراسر تضاد و تناقض روبرو بود. و از این منظر، انقلاب مشروطیت، تلاش در جهت رهیافتی در برابر وضع موجود و معضلات آن به شمار می‌آید، که البته بحثی مستقل و خارج از حوزه این پژوهش است.^{۹۲}

پی نوشت ها

۱. از جمله دکتر فریدون آدمیت و دکتر عبدالهادی حائری. در این باره رک: فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، سخن، ۱۳۴۰، ص ۲۲؛ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۱.

۲. آن لمبتون در این باره می‌نویسد: «جنبش علیه شرکت تنباکوی رژی را می‌توان درآمدی بر نهضتی دانست که در سالهای نخستین قرن بیستم در درخواست مردم برای شرکت در امور حکومت مملکت به اوج خود رسید.» نقل از: آن.ک.س. لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۰۶.

۳. برای نمونه، دکتر آدمیت در این راستا و برای تبیین نهضت مشروطیت

تشیع و تسنن، الهدی، ۱۳۶۹؛
 Lambton, Ann. K. S: Social Change in Persia in the Nineteenth Century, p.p. 123-127 [in Asian and African Studies. 15 (1987) p.p. 123-148.]
 ۲۱. فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، پیشین، ص ۱۳.
 ۲۲. همان، ص ۱۴.
 ۲۳. همان، صص ۱۴-۱۵.
 ۲۴. هینریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، سفرنامه ایلچی پروس (آلمان)، ترجمه محمدحسین کردبچه، جلد دوم، اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۵۴۴.
 ۲۵. جرج ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، جلد اول، پیشین، ص ۵۲۶.
 ۲۶. گذشته از این، پادشاهان قاجار بر این ادعا بودند که از اعقاب سلسله سلاطین بر حق سلف خود یعنی صفویه‌اند. رك: محمد هاشم آصف، رستم التواریخ، چاپ محمد مشیری، ۱۳۴۸، جلد اول، ص ۵۱.
 ۲۷. سرجان ملکم، تاریخ ایران، پیشین، ص ۳۸۹؛ نیز برای اطلاع بیشتر رك: حامدالگار، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجاریه، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، توس، ۱۳۵۹.
 ۲۸. اولیویه در این باره می‌نویسد: «خوانین ولایات همیشه با عده و تدارك سفر، مهبای حرکت هستند که به محض و مجرد رسیدن حکم پادشاه، بی‌درنگ روانه می‌گردند.» [نقل از: سفرنامه اولیویه، ترجمه محمد ظاهر میرزا، تصحیح و حواشی دکتر غلامرضا وره‌رام، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۸۹].
 ۲۹. برای نمونه می‌توان به مبلغی اشاره کرد که دولت ایران در ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۲۲۵ هجری شمسی، ۱۸۴۶ م) از حاجی عبدالکریم برای پرداخت مطالبات ساهیان به صورت وام گرفت. در این باره رك: زمینه ایران شناسی، به کوشش چنگیز پهلوان و وحید نوشیروانی، فراز، ۱۳۶۴، مقاله: آن.ك.س. لمبتون، ماجرای حاجی عبدالکریم، ترجمه مسعودرجب‌نیا، صص ۱۸۲-۱۴۸.
 30. Abrahamian, Ervand: **Iran, Between Two Revolutions**, Princeton University Press, Princeton. New Jersey 1982. p.p. 33-34.
 ۳۱. «ملك سنجر میرزا پسر ایرج میرزای ملقب به رئیس الاطبا فرزند ذکور و اناث فتحعلیشاه را ۲۶۴ نفر نوشته.» [نقل از: مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، نقره، ۱۳۶۳، ص ۵۳]. در صفحات ۵۴ تا ۵۶ این کتاب اسامی ۶۲ اولاد ذکوری که باقی مانده و در کودکی نمرده‌اند، آورده شده است.
 برای آشنایی بیشتر با بخشی از مسائل مبتلا به شاهزادگان دوره قاجاریه رك: ویلفرید اسپاروی، فرزندان درباری ایران، ترجمه محمد حسین آریا لریستانی، قلم، ۱۳۶۹.
 ۳۲. رابرت گرت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، سیمرخ، ۱۳۵۴، صص ۱۶۷-۱۶۶.
 ۳۳. محمد جعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، نشر نی، ۱۳۶۳، صص ۱۹-۲۰.
 ۳۴. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول، پیشین، ص ۲۹.
 ۳۵. جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه دکتر منوچهر امیری، توس، ۱۳۶۶، ص ۸۵.
 ۳۶. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول، پیشین، صص ۲۸-۲۹؛ رابرت گرت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، پیشین، صص ۱۶۸-۱۶۶.
 ۳۷. باستانی پاریزی در حماسه کویر، از اموال و املاک ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، حاکم مقتدر کرمان و پسرانش، ماجراهای جالبی نقل کرده است. رك: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، حماسه کویر، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۱۴-۱۰: برای آگاهی از شرح حال فرمانفرما رك: سیاق معیشت در عهد قاجار، مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، جلد اول، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، صص ۲۴-۱۲.
 ۳۸. برای نمونه، می‌توان از شاهزاده سلطان مسعود میرزا ظل السلطان یاد نمود که «بزرگترین پسرهای ناصرالدین شاه بود، ولی چون مادرش شاهزاده نبود به ولایتهمدی نرسیده.» وی به حکمرانی اصفهان منصوب گشت و حکومت فارس، کردستان و لرستان و یزد نیز به او سپرده شد. درباره اورك: دوستعلی خان معیرالممالک، رجال عصر ناصری، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، صص ۲۲۶-۲۲۴.
 ۳۹. شورش ظل السلطان و حسنعلی میرزا فرمانفرما (شجاع السلطنه) مهمترین این شورشها بود. در این باره رك: رابرت گرت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، پیشین، صص ۶۳-۶۲.
 ۴۰. رابرت گرت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، پیشین ص ۱۶۵.
 ۴۱. خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۶.
 ۴۲. جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، پیشین، ص ۸۶.
 ۴۳. در این باره و برای نمونه رك به منابع ذکر شده در یادداشت شماره ۳۷.
 ۴۴. رضا قلیخان هدایت، روضه الصفای ناصری، خیام و پیروز، ۱۳۳۹، جلد ۱، ص ۶۹۷.
 ۴۵. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، چهل سال تاریخ ایران، جلد اول، به کوشش ایرج افشار، توس، ۱۳۶۳، ص ۳۲۸.
 ۴۶. یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان»، ترجمه کیکاوس جهاننداری، خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۳۷.
 ۴۷. برای مثال می‌توان به حملات مکرر سکاها و سایر اقوام شرقی به ایران اشاره کرد.
 ۴۸. از این دوران، در ایران تکرگرای مبتنی بر تقسیم قدرت میان صاحبان اقطاع (زمینداران بزرگ) و عدم تمرکز قدرت سیاسی در نهادی یگانه و مشخص را شاهدیم. این عدم تمرکز قدرت سیاسی، نتایج جندی در پی دارد که بحث درباره آنها از حوصله این پژوه خارج است. برای نمونه، از علل فروپاشی دولتهای متعدد در ایران، همین چندپارگی قدرت سیاسی می‌باشد. عده‌ای از محققان وجود چنین پدیده‌ای (عدم تمرکز قدرت سیاسی در نظامی سامانند) را مهمترین دلیل فروپاشی دولت سلجوقیان دانسته‌اند. در این باره رك: دیوید مورگان، ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، ۱۳۷۳، ص ۵۷؛ تاریخ ایران، کیمبرج، جلد پنجم، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۱۶۵.
 ۴۹. چگونگی به قدرت رسیدن صفویه، شاهدهی بر این مدعاست. در این باره رك: والتر هینتس، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، خوارزمی، ۱۳۶۲؛ نیز برای آگاهی از تحولات یاد شده، در عرصه گسترده تری از تاریخ ایران رك: دیوید مورگان، ایران در قرون وسطی، پیشین.
 ۵۰. آن.ك.س. لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، پیشین، ص ۱۸۳.
 51. Lambton, Ann. K. S: **GAJAR PERSIA**, published by I.B Taurist & Coled, London, 1987, p. 95.
 ۵۲. برای مثال، خوانین بختیاری، سرزمینی به وسعت ۵۰۰ کیلومتر مربع را در تملک خویش داشتند و هر يك مالك چندین روستا بودند که طبق معمول در سال، يك سوم محصولات را به عنوان بهره مالکانه دریافت می‌کردند.
 در این باره رك: عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد دوم، پیشین، ص ۲۷۴.
 ۵۳. شورشهای روی داده در زمان فتحعلیشاه در خراسان از این جمله است. در این باره رك: رابرت گرت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، پیشین، صص ۱۷۲-۱۶۸ و ۲۵۰-۲۴۴؛ هما ناطق، از ماست که بر ماست، آگاه،

گذشته از نادانی، به دلیل وجود انگیزه سودجویی به مخالفت با هرگونه دگرگونی می پرداخت. [رك: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سیهسالار، پیشین، ص ۱۷۷]. همچنین برای نشان دادن نمونه‌ای از عملکرد او می توان به مخالفتش با نقشه اصلاح امور مالی و نظام پولی مملکت - که توسط میرزا حسین خان سیهسالار طرح شده بود - در زمان ریاستش بر دستگاه استیفاء (بیت المال یا وزارت دارایی) اشاره کرد. در مورد خصومت او با میرزا حسین خان سیهسالار که به عنوان یکی از مروّجان نوآندیشی در پی ایجاد دگرگونی‌های بنیادین در ساختار سیاسی - اجتماعی - اقتصادی ایران بود، اعتمادالسلطنه آورده که مستوفی الممالک در پی بردن آبروی سیهسالار، نصرالله مستوفی گرگانی را از جانب دیوان استیفاء مأمور حسابسازی علیه سیهسالار و مقروض معرفی نمودن او کرد. [رك: محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، پیشین، ص ۱۶۷].

درباره شرح حال میرزا یوسف مستوفی الممالک رك: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، زوار، ۱۳۷۱، صص ۴۹۰-۴۷۸.

۷۱. پیتراوری، تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳، ص ۱۵۸؛ برای آگاهی از شرح مفصل جنگهای ایران و روس و نحوه عملکرد نیروهای نظامی ایران در این جنگها رك: سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوران معاصر، دو جلد، نشر بنیاد ۱۳۶۸؛ عبدالرزاق دنیلی (مفتون)، مآثر سلطانیه (تاریخ جنگهای ایران و روس)، به اهتمام غلام حسین صدیقی افشار، ابن سینا، ۱۳۵۱.

۷۲. برای آشنایی با نمونه‌ای از کارشناسان نظامی خارجی و نحوه عملکردشان رك: آلفرد گاردان، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، نگاه، ۱۳۶۳.

۷۳. رك: سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد دوم، پیشین، ص ۲۲۲.

۷۴. بدید آمدن چنین وضعی، چنان که در یادداشت شماره ۸ ذکر شد، از عواقب وابستگی امور است به بود اشخاص خاص و نه نظام یا نهادی سامانمند. پیتراوری درباره وضع قشون در دوره عباس میرزا می نویسد: «شاید آرزوی بزرگ عباس میرزا این بود که ارتشی به وجود آورد که خود را مدیون دولت دانسته و از لحاظ ساز و برگ و مواجب متکی به دولت باشد. غیرقابل اطمینان بودن قشون و خطراتی که از پراکندگی افراد به لحاظ تجمع آنان و دست زدن به عملیات راهزنی وجود داشت، سیاست عباس میرزا را به خوبی توجیه می کند. این سیاست، برحسب اتفاق، شاید به تضعیف قدرت نظامی ایران انجامید چون که ارتش کوچک و جدید ایران که براساس ضوابط اروپائی کار می کرد و به تازگی تعلیم دیده بود، از قدرت قابلیت نظامی بی بهره بود درحالی که واحدهای قشون آغامحمدخان در بسیاری از فتوحات خویش از این قابلیت برخوردار بودند. به علاوه، در مواقعی که سازماندهی ارتش خوب نبود و مواجب به موقع نمی رسید، این ارتش با سرعت به يك دسته نامرتب و بی نظم تبدیل می گردید.» [نقل از: پیتراوری، تاریخ معاصر ایران، پیشین، ص ۱۵۸].

75. The Cambridge History of Iran, Volume 7, p.p. 177.

۷۶. این رخداد، در دوره رضاشاه به وقوع پیوست.

۷۷. جالب توجه آنکه، نخستین نیروهای نظامی منظم در ایران توسط افسران روسی و در عهد ناصرالدین شاه به وجود آمدند. در این باره رك: علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، علمی، ۱۳۷۰، صص ۱۹۸-۱۹۶.

۷۸. به واقع، با ظهور نهضت مشروطیت و پس از برقراری نظام حکومتی جدید مبتنی بر مشروطه است که روحانیون رسماً جزو این دایره قرار می گیرند.

۷۹. رك: حامد الگار، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، پیشین، صص ۳۶-۳۱؛ با این وجود، در میان روحانیون، انگشت شماری بودند که خود را از دخالت در امور سیاسی کنار می کشیدند.

۸۰. بنا به برخی از گزارشها، از دلایل اصلی آغاز جنگهای دوم ایران و روس، اصرار و ابرام روحانیون بوده است: «کار به جایی رسید که احکام علما را بر

۱۳۵۴ (عباس میرزا و فتح خراسان، صص ۹۱-۴۳).

۵۴. رك: محمد سوداگر، نظام ارباب - رعیتی در ایران، پازند، ۱۳۵۹، صص ۱۱۵ و ۱۲۶.

۵۵. برای نمونه، در نخستین سالهای حکومت قاجارها، میرزا کاظم، از زمینداران بزرگ گیلان، بیش از ۳۰۰ پارچه آبادی را زیر فرمان خود داشت یا املاك فرمانفرما در منطقه وسیعی میان لارستان و فارس و کرمان و بنادر جنوب قرار گرفته بود که در آنها يك رودخانه، ۶۰ قنات، ۳۶۰ آسیاب و قریب يك میلیون انسان وجود داشت. گذشته از این، فرمانفرما در نواحی غربی ایران مالك ناحیه ای گسترده با ۲۵۰ روستا بود. رك: ابوالفضل قاسمی، الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، جلد اول، خاندانهای فیروز و فرمانفرمایان، دانش و آرمان، ۱۳۵۲، صص ۷ و ۵۶.

۵۶. حاج میرزا حسن شیرازی معروف به فسائی، فارسنامه ناصری، جلد اول، تهران، بی تا، صص ۹۷۰-۹۶۶.

۵۷. رك: استیون لوکس، قدرت فرآسانی یا شرّ شیطانی، پیشین (مقاله نیکوس پولانزاس، قدرت طبقاتی، صص ۲۲۰-۲۰۷).

۵۸. ا.ک. لمتون، مالك و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۶.

59. The Cambridge History of Iran, Volume 7, Cambridge University, London, 1991. p. 176.

در تاریخ ایران، نخستین تلاشها در جهت تمرکز قدرت سیاسی متکی بر قدرت زمینداران بزرگ در عصر هخامنشیان صورت می پذیرد. در این باره رك: م. آ. داندامایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰؛ درباره خاندانهای حکومتگر ایران پیش از اسلام به اثر محققانه ذیل رك: میترا مهرآبادی، خاندانهای حکومتگر ایران باستان، فتحی، ۱۳۷۲.

۶۰. ژوبر، مسافرت به ایران و ارمنستان. به نقل از: محمدرضا قشاهی، تکوین سرمایه داری در ایران، گوتنبرگ، ۱۳۶۰، ص ۱۹۲.

۶۱. جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، جلد اول، پیشین، ص ۵۴۶.

۶۲. فرخ خان امین الدوله، مجموعه اسناد و مدارك، جلد چهارم، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی (زعفرانلو)، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، صص ۳۱-۳۰.

۶۳. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول، پیشین، ص ۴۷۶.

۶۴. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۳۲.

۶۵. کنت دوگوبینو، سه سال در آسیا، سفرنامه گوبینو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کتابسرا، ۱۳۶۷، ص ۳۶۰.

۶۶. مانند عزل ظل السلطان توسط ناصرالدین شاه در ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۲۶۶ هجری شمسی، ۱۸۸۷ م).

۶۷. یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان»، پیشین، ص ۳۷.

۶۸. محمد یوسف مستوفی الممالک، در جمادی الاول ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۲۵۴ هجری شمسی، ۱۸۷۶ م)، در دستورالعمل حکام ولایات می نویسد:

«اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداء به اقتضای انوار ملوکانه و به صرافت میل مبارک، خدمات داخله ممالک محروسه را برعهده عاجزانة این پیر غلام آستان ملائک باسباب بذل و اعطا فرمودند.» [نقل از: فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار، پیشین، ص ۴۴۹ (تأکید از نگارنده پژوهش حاضر است)].

۶۹. خاطرات احتشام السلطنه، پیشین ص ۱۲۴.

۷۰. علت شاهد آوردن میرزا یوسف مستوفی الممالک، برنمون اشاره مان در بخش «درآمد» و نیز تلویحاً در این قسمت، در رابطه با ممانعت عناصر اصلی ساختار قدرت از ایجاد دگرگونی‌های ساختاری می باشد. این مستوفی الممالک از آن مغزهای متحجری است که به نوشته دکتر آدمیت،

- سپهسالار . - خوارزمی، ۱۳۵۱.
- ۴- آدمیت، فریدون. اندیشه‌های طالبوف تبریزی . - دماوند، ۱۳۶۳.
- ۵- آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی . - پیام، ۱۳۵۷.
- ۶- آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده . - خوارزمی، ۱۳۴۹.
- ۷- آدمیت، فریدون. ایدئولوژی نهضت مشروطیت . - پیام، ۱۳۵۵.
- ۸- آدمیت، فریدون. شورش بر امتیازنامه رژی . - پیام، ۱۳۶۰.
- ۹- آدمیت، فریدون. فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت . - سخن، ۱۳۴۰.
- ۱۰- آدمیت، فریدون. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران . - پیام، ۱۳۵۵.
- ۱۱- آدمیت، فریدون. مجلس اول و بحران آزادی . - روشنگران، ۱۳۷۱.
- * آشوری، داریوش. دانشنامه سیاسی . - سهروردی و مروارید، ۱۳۶۶.
- ۱۲- آصف، محمد هاشم. رستم التواریخ (جلد اول). - چاپ محمد مشیری، ۱۳۴۸.
- ۱۳- آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران (جلد اول) / محمد رفیعی مهرآبادی . - عطایی، ۱۳۶۳.
- ۱۴- اتحادیه، منصوره و سیروس سعدوندیان. سیاق معیشت در عهد قاجار (جلد اول) . - نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- ۱۵- احتشام السلطنه. خاطرات احتشام السلطنه . - زوار، ۱۳۶۷.
- ۱۶- اسپاروی، ویلفرید. فرزندان درباری ایران / محمدحسین آریالستانی . - قلم، ۱۳۶۹.
- ۱۷- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. المآثر و الآثار (جلد اول) . - توس، ۱۳۶۳.
- ۱۸- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. روزنامه خاطرات . - امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- ۱۹- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. خلسه مشهور به خوابنامه . - توکا، ۱۳۵۷.
- ۲۰- الگار، حامد. دین و دولت در ایران / ابوالقاسم سری . - توس، ۱۳۵۹.
- ۲۱- امین الدوله، میرزا علی خان. خاطرات سیاسی امین الدوله . - امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۲۲- امین الدوله، فرخ خان. مجموعه اسناد و مدارک (جلد چهارم). - دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- ۲۳- اولیویه. سفرنامه اولیویه / محمد طاهر میرزا . - اطلاعات، ۱۳۷۱.
- ۲۴- بابایی، غلامرضا و بهمن آقایی. فرهنگ علوم سیاسی (جلد اول). - ویس، ۱۳۶۵.
- ۲۵- باتامور، تی.بی. جامعه‌شناسی / سیدحسن منصور و سیدحسن کلجایی . - امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۲۶- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. حماسه کویر . - امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۲۷- بامداد، مهدی. شرح رجال ایران (جلد چهارم) . - زوار، ۱۳۷۱.
- ۲۸- بروگش، هینریش. سفری به دربار سلطان صاحبقران / محمد حسین کردبچه . - اطلاعات، ۱۳۶۷.
- ۲۹- تاجبخش، احمد. سیاستهای استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران . - اقبال، ۱۳۶۲.
- ۳۰- تنکابنی، میرزامحمد. قصص العلماء . - علمیه اسلامی، بی تا.
- ۳۱- پولاک، یاکوب ادوارد. سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان) / کیکاوس جهاننداری . - خوارزمی، ۱۳۶۸.
- ۳۲- حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق . - امیرکبیر، ۱۳۶۴.

اوامر سلطان رجحان دادند.... اگر حضرت خاقان بر رأی علما انکار کند، اهالی ایران سلطانی را برانگیزند و به مخالفت شاهنشاه برخیزند.» [نقل از: رضا قلیخان هدایت، روضة الصفای ناصری، پیشین، ص ۱۳۰].

۸۱. البته، اولین جلوه‌های آن در زمان نادر شاه رخ نمود. رک: رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، جلد اول، نوین، ۱۳۶۵، صص ۲۷۶-۲۶۵.

۸۲. برای نمونه: «میرزاتقی خان [امیر کبیر]، وزیر ناصرالدین شاه، سه رهبر برجسته مذهبی تبریز یعنی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسرش و حاجی میرزا باقر امام مسجد جمعه تبریز را از این شهر دور کرد، زیرا حیثیت آنان خطری برای اقتدار حاکم به شمار می‌رفت.» [نقل از: آن لمبتون، نظریه دولت در ایران، ترجمه چنگیز پهلوان، کتاب آزاد، ۱۳۵۹، ص ۸۴] درباره شرح واقعه رک: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، پیشین، صص ۴۳۲-۴۲۷.

۸۳. در این باره رک: آن.ک.س. لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، پیشین، صص ۳۱۴-۲۵۴؛ فریدون آدمیت، شورش بر امتیازنامه رژی، پیشین.

۸۴. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، قلم، ۱۳۶۹ ص ۶۰.

۸۵. میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، علمیه - اسلامی، بی تا، ص ۹۱.

۸۶. فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۸-۱۹۱۴، ترجمه دکتر منوچهر امیری، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۳.

۸۷. احمد تاجبخش، سیاستهای استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران، اقبال، ۱۳۶۲، متن قرارداد در صص ۲۲۱-۲۱۷.

۸۸. برای مطالعه قراردادهای یادشده رجوع کنید به منبع پیشین.

۸۹. درباره مسئله هرات رک: منصوره اتحادیه، گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران، آگاه، ۱۳۵۵؛ در واقع نطفه جریاناتی نظیر واقعه شیخ خزعل در این دوران بسته شد. در این باره رک: سرپرسی لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، نشر فلسفه، ۱۳۶۳.

90. The Cambridge History of Iran, Volum 7, p.p 180-181.

۹۱. راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، سحر ۱۳۶۶ ص ۲۲۸.

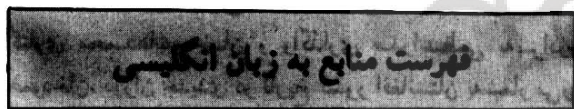
* استاد فرزانه، آقای دکتر ابوالفضل دلوری، پس از مطالعه این گفتار، در تکمیل و نقد آن نکاتی را مبتدئ شدند که از آن جمله می‌توان به مورد زیر اشاره نمود: «در این مقاله، به برخی از عناصر و روندهای ناسازگار با این ساختار (به‌ویژه مطرح شدن یک گفتار سیاسی Political Discourse کاملاً ناسازگار با آن ساختار قدرت) هیچ اشاره‌ای نکرده‌اید. به علاوه حق این بود که در نتیجه‌گیری خود، ضمن جمع‌بندی کم‌وکیف این عناصر ناسازگار، به اثرات آنها در از هم‌پاشی قدرت قاجارها اشاره می‌کردید.»

ضمن تشکر از یادآوریهای محققانه ایشان، باید عرض کنیم که در این مختصر، تلاش ما بر بررسی ساختار قدرت سیاسی قاجاریه - البته با نگاهی از درون - قرار دارد. و بدین لحاظ، بحث درباره روندهای ناسازگار با گفتمان سیاسی حاکم و نقش آنها در فروپاشی قدرت قاجارها را به گفتار مستقل دیگری واگذار نموده؛ به‌ویژه که در این باره می‌توان به آثار ارزشمند دکتر فریدون آدمیت - ذکر شده در پی‌نوشت شماره ۳- مراجعه کرد.

فهرست منابع و مآخذ فارسی

- ۱- آدمیت، فریدون و هما ناطق. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار . - آگاه، ۱۳۵۶.
- ۲- آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران . - خوارزمی، ۱۳۶۲.
- ۳- آدمیت، فریدون. اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر

- ۳۳- خورموجی، محمدجعفر. حقایق الاخبار ناصری. - نشر نی، ۱۳۶۳.
- ۳۴- داندانامایف. م.آ. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی / روحی ارباب. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ۳۵- دنلی، عبدالرزاق. مآثر سلطانیه. - ابن سینا، ۱۳۵۱.
- ۳۶- دوگوپینو، آلفرد. سه سال در آسیا / عبدالرضا هوشنگ مهدوی. - کتابسرا، ۱۳۶۷.
- ۳۷- سوداگر، محمد. نظام ارباب - رعیتی در ایران. - پازند، ۱۳۵۹.
- ۳۸- سیوری، راجر. ایران عصر صفوی / کامبیز عزیزی. - سحر، ۱۳۶۶.
- ۳۹- شعبانی، رضا. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه (جلد اول). - نشر نوین، ۱۳۶۵.
- ۴۰- شمیم، علی اصغر. ایران در دوره سلطنت قاجار. - علمی، ۱۳۷۰.
- ۴۱- شیرازی، حاج میرزا حسن. فارسنامه ناصری (جلد اول). - تهران، بی تا، بی تا.
- ۴۲- صفا، ذبیح الله. شاهنشاه در تاریخ و ادب ایران. - هنرهای زیبای کشور، بی تا.
- ۴۳- فریزر، جیمزبیلی. سفرنامه فریزر / دکتر منوچهر امیری. - توس، ۱۳۶۶.
- ۴۴- فشاهی، محمدرضا. تکوین سرمایه داری در ایران. - گوتنبرگ، ۱۳۶۰.
- ۴۵- قاسمی، ابوالفضل. الیگارش یا خاندانهای حکومتگر ایران (جلد اول). - دانش و آرمان، ۱۳۵۲.
- ۴۶- قزوینی، محمد شفیع. قانون قزوینی. - طلایه، ۱۳۷۰.
- ۴۷- کاظمزاده، فیروز. روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۸ / دکتر منوچهر امیری. - آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۴۸- کدی، نیکی. ریشه های انقلاب ایران / عبدالرحیم گواهی. - قلم، ۱۳۶۹.
- ۴۹- کرزن، جرج. ن. ایران و قضیه ایران (جلد اول) / ع. وحید مازندرانی. - علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۵۰- گاردان، آلفرد. مأموریت زترال گاردان در ایران / عباس اقبال. - نگاه، ۱۳۶۳.
- ۵۱- لمبتون، آن.ک. بن. سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام / یعقوب آژند. - امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۵۲- لمبتون، آن. نظریه دولت در ایران / چنگیز پهلوان. - کتاب آزاد، ۱۳۵۹.
- ۵۳- لمبتون، آن.ک.س. ماجرای حاجی عبدالکریم (زمینه ایران شناسی) / مسعود رجب نیا. - فراز، ۱۳۶۴.
- ۵۴- لمبتون، ا.ک. مالک و زارع در ایران / منوچهر امیری. - علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۵۵- لورین، سرپرسی. شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان / محمد رفیعی



1. Abrahamian, Ervand: **Iran Between Two Revolutions**, Princeton University Press, Princeton, New Jersey 1982.
2. Lambton, Ann. K. S: **GAJAR PERSIA**, Published by I. B Taurist & Co. Led, London, 1987.
3. Lambton, Ann. K. S: «Social Chang in Persia in the Nineteenth Century», p.p. 123-127 [in: **Asian and African Studies**, 15 (1987)]
4. **The Cambridge History of Iran**, Volume 7, Cambridge University, London, 1991.